

## کمونیسم چیست و کمونیستها کیانند؟

امیر پیام

شنبه نوزدهم بهمن ۱۳۸۷

جنبش مستقل و توده ای طبقه کارگر ایران علی رغم همه محدودیت ها و موانع موجود در حال رشد و گسترش است. وضعیت فلاکت بار معیشتی و بی حقوقی مطلق کارگران به همراه سرکوب سیاسی رژیم و عدم حضور یک سیاست مبارزاتی روشن و واحد بر جنبش از جمله این محدودیت ها و موانع هستند. اگر چه آهنگ رشد و گسترش جنبش در سطح سازمانیابی توده ای کارگران متناسب با نیازهای آن و وسعت مبارزات کارگری نیست، اما حرکت بسمت عمق و افزایش آگاهی طبقاتی کارگران و غلیان فکری و سیاسی در بین فعالین کارگری، همچنین آن عرصه مهمی است که جنبش در حال پیشروی می باشد. رشد خودآگاهی طبقاتی در بین کارگران به طرح مسائلی اساسی انجامیده که در صورت کسب شناخت صحیح آنها در انطباق با منافع طبقاتی کارگران از هم اکنون جنبش طبقاتی را برای مصافهای بزرگ آینده آماده می سازد.

در همین رابطه، مصاحبه مطبوعاتی رضا رخشان، عضو هیئت مدیره و مسئول روابط عمومی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، با خبرگزاری کار ایران در ۳۰ آذر ۸۷ به محلی برای طرح برخی مسائل اساسی جنبش تبدیل شد. اظهار نظرات رضا رخشان که از طرف یک فعال کارگری علنی و سازمانده جنبش توده ای و آنهم در مقام مسئول روابط عمومی یک تشکل توده ای که کاملا اظهار نظراتی بدیهی و طبیعی اند به حملات هیستریک ضد سندیکائیان علیه سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه انجامید. آن نکته ای که در مصاحبه رضا رخشان به مستمسک این حمله بدل گشت این نظر وی بود که:

«در دو ماه گذشته به واسطه حسن اعتماد کارگران به سندیکا، هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی مشاهده نشده است. و این در حالی است که در مدت مشابه دو سال قبل، به دلیل نبود نهاد مستقل صنفی کارگری، کارگران هفت تپه برای پیگیری مطالبات خود بیش از پنجاه بار به اعتصاب و حرکت های اعتراضی دست زدند.»

جنجالی که حول این گفته علیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه برپا شد و دروغهایی که در همین رابطه علیه هیئت مدیره آن بهم بافته شد و اتهامات شنیعی که به آنها زده شد، نشان داد که حتی اگر مسئول روابط عمومی سندیکا این اظهارات را بیان نکرده بود باز هم این حملات به بهانه های دیگری انجام می شد. در واقع امروز دو طیف مشغول اینگونه حملات به سندیکاها هستند. یکی جریانی که از موضعی کاملا ضد سندیکایی سیاست تلاشی و از هم پاشاندن سندیکاها نپا را دنبال می کند. دیگری جریانی است که برای جبران بخت بد بی نفوذی اش در سندیکاها آنها را زیر انواع فشارهای سیاسی می گیرد تا سهم نفوذ خود را بستاند. اگر اولی آشکارا سیاستی ضد کارگری است، دومی نیز سراپا بی پرنسیب و اپورتونیستی می باشد. حتی اگر رضا رخشان و هیئت مدیره سندیکا به این حملات پاسخ نمی دادند باز هم هیچ شک و شبهه ای در مورد اهداف و مقاصد متعهدانه و طبقاتی آنان بوجود نمی آمد. اما بهر حال مطلب «جوابیه آقای رضا رخشان به محسن حکیمی» پاسخی شایسته بود به همه این ترفند ها و دروغها و هتاک ها.

بویژه اینکه برخلاف آن اتهامات سخیف که گویا سندیکا در حیات دو ماه اش کار مثبتی نداشته و صرفا مشغول خاموش کردن اعتراضات و کنترل کارگران است و اشاعه رذیلانه این تصویر زشت از سندیکا معلوم شد که: «در همین مدت کم فعالیت سندیکا حدود هفتاد هزار تومان به حقوق کارگران اضافه شده است».\*

اظهاراتی از قبیل آنچه رضا رخشان در مصاحبه خود بیان داشته، یعنی اشارات و تاکیداتی مبنی بر اینکه پاسخ مثبت به مطالبات کارگران و برآوردن خواسته های آنان در عین حال به نفع عموم جامعه هم هست، نه تنها به دلایلی روشن مشروع اند بلکه گاهی حتی لازم هم هستند. فعالین کارگری (و نه فعالین گروهها و کمیته های کوچک و بی ارتباط با جنبش توده ای)، یعنی آندسته از فعالین مستقیما دخیل و درگیر سازماندهی توده ای کارگران در میان محدودیت ها و تنگناهای سنگینی فعالیت می کنند. آنها از یکسو وظیفه پیچیده و حساس متقاعد نمودن توده های کارگر را برای هر گام عملی و بسیج مبارزاتی به عهده دارند، و از سوی دیگر تحت فشار بی وقفه سیاسی و پلیسی و نظامی و ایدئولوژیک کارفرمایان و دولت و طبقه حاکمه قرار داشته که خنثی نمودن آن فشارها یک وظیفه و مشغله دائمی آنهاست. در کشورهای استبدادی نظیر جمهوری اسلامی، کارفرمایان و دولت و در ایران با همدستی خانه کارگر منظمآ رهبران و فعالین کارگری را به مقاصد و اهدافی مغایر خواسته ها و نیازهای کارگران متهم می کنند تا با ایجاد شکاف بین آنها و توده های کارگر، کارگران را گمراه نموده و کل مبارزه را به شکست بکشانند. حتی در کشورهای به اصطلاح دموکراتیک سرمایه داری که حداقلی از حق و حقوق کارگران به نظام حاکم تحمیل شده، کارفرمایان و دولت به کمک رسانه های عمومی بطور سیستماتیک تلاش دارند تا افکار عمومی را علیه اعتصابات و تشکلات کارگری بشورانند و با خودخواه و بی مسولیت و هرج و مرج طلب جلوه دادن آنان زمینه به شکست کشاننده اتحادیه های کارگری را فراهم سازند.

واضح است که از نقطه نظر منافع مستقل طبقه کارگر، اینگونه اظهار نظرات می توانند بعضا به حامل مضامینی مغایر منافع کارگران و لاجرم راست روانه بدل شوند و حساسیت مساله بر فعالین کارگری پوشیده نیست. اما تشخیص آن اولا مربوط می شود به کل سیاست ها و جهت گیری عمومی تشکل کارگری مورد نظر که آیا با چنین مضامینی همخوانی دارد یا نه؟ دوما و مهم تر اینکه پراتیک و عملکرد یک تشکل نشان می دهد که به کدام سمت می رود و نه گفته های پراکنده مسئولین آن. بهر حال خوشبختانه تا امروز سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، چه در کل سیاست ها و جهت گیری عمومی خود، و چه در پراتیک و عملکردشان، عمیقا مستقل و متعهد به منافع طبقاتی کارگران و تاکنون رادیکال ترین و رزمنده ترین تشکل های کارگری موجود هستند. وجود این دو تشکل امروز مایه غرور و سربلندی طبقه کارگر ایران است.

با این مقدمه، هدف نوشته حاضر اما بکلی موضوع دیگری است که به مطلب «جوابیه آقای رضا رخشان به محسن حکیمی» مربوط می شود. در انتهای آن جوابیه و به عنوان جمع بندی، با طرح این سوال رضا رخشان از محسن حکیمی که «آیا این تحمیل اندیشه های کمونیستی شما بر عموم کارگران نیست؟» مساله ای طرح می شود که برای حال و آینده جنبش کارگری بسیار اساسی و حیاتی است. این سوال از دو جهت نیازمند تعمق و بحث است. ابتدا از این جهت که مخالفین کنونی سندیکاهای کارگری در ایران، از جمله محسن حکیمی و کمیته هماهنگی، کمونیست نیستند. در نتیجه اطلاق کمونیست به آنها آوانس و امتیاز زیادی است که نه تنها کمونیسم را با سیمایی منفی ترسیم می کند،

بلکه اینرا نیز القا می کند که آنها از موضع ای کمونیستی به سندیکاها برخورد می کنند. سپس اینکه در این سوال کمونیسم به عنوان پدیده ای بیرونی و خارج از جنبش کارگری بیان شده که گویا کسانی با انگیزه های خوب یا بد کمونیسم را بدرون کارگران منتقل و یا به آنان «تحمیل» می کنند. این تصویر بیرونی و خارجی شده از کمونیسم و بیگانه با جنبش کارگری با واقعیت جنبش منطبق نبوده و همانطور که پایین تر خواهیم دید مغایر مانیفست کمونیست است که به نظرش: «کمونیسم، جنبش طبقه کارگر»\*\* است.

متوجه هستیم که مقصود رضا رخشان از طرح سوال «آیا این تحمیل اندیشه کمونیستی شما بر عموم کارگران نیست؟» احتمالاً در سطحی که این جا مورد بحث قرار می دهیم نبوده و ایشان صرفاً در جوابیه ای کوتاه نکته ای را نیز طرح نموده اند. بهر حال تا آنجا که به مساله «تحمیل»، حال هر اندیشه ای که می خواهد باشد، به هر کس و بویژه به «عموم کارگران» برمی گردد با رضا رخشان کاملاً موافقم. آن برخوردهای ضد کارگری که در هفته های اخیر علیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه شاهد بودیم عین «تحمیل» خود بر این سندیکا و یا تخریب آن بود. هیچ چیز، وقیح تر از این نیست که کسانی به بهانه نقد رفرمیسم و سندیکالیسم، این سندیکای نوپا و رزمنده و نور چشم طبقه کارگر ایران را «مشاور بورژوازی» و «ضد کمونیسم» بنامند. ما کمونیستها نه حق داریم و نه مجازیم که ایده ها و آرمانهایمان را، با هر درجه حقانیتی که برایشان قائلیم، به کسی تحمیل کنیم و یا آنها را به چماقی برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود بدل نماییم. کمونیست ها فقط می توانند به شیوه های رفیقانه و صمیمانه و به عنوان هم طبقه ای و همسرنوشت، برای متقاعد نمودن کارگران نسبت به اهداف و آرمانهای خود تلاش کنند. از اینرو سوالات زیر را بطور کلی مورد بحث قرار داده و اهمیت و ضرورت آنرا در رابطه با جنبش مان بررسی می کنیم. بنابراین از این شروع می کنیم که کمونیسم چیست؟ و چرا مخالفین کنونی سندیکاها در ایران کمونیست نیستند؟

می دانیم که همواره جریانات سیاسی زیادی بوجود آمدند که به انحاء مختلف نام سوسیالیسم و کمونیسم را بر خود نهادند. این مسئله به دوران ما محدود نبوده بلکه همزاد بخش اعظم تاریخ جامعه سرمایه داری است. حتی در دهه چهل قرن نوزدهم یعنی ۱۷۰ سال پیش و در آغاز فعالیت کارل مارکس و فردریک انگلس نیز چنین بوده است. در حقیقت بخش سوم مانیفست کمونیست منتشر ژانویه ۱۹۴۸ به تبیین همین انواع سوسیالیسم در آن مقطع اختصاص دارد. در آنجا، مارکس و انگلس از «سوسیالیسم فئودالی»، «سوسیالیسم خرده بورژوازی»، «سوسیالیسم مسیحی یا سوسیالیسم کشیشی»، «سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم حقیقی» به عنوان انواع «سوسیالیسم ارتجاعی» نام می برند. آنها همچنین از «سوسیالیسم بورژوازی» و «سوسیالیسم تخیلی» به عنوان «سوسیالیسم محافظه کار» یاد می کنند. امروز در جهان و در عرصه سیاست ایران با انواع جریاناتی مواجه ایم که خود را «سوسیالیست» و «کمونیست» و «گرایش رادیکال» و «گرایش چپ» و «ضد سرمایه داری» معرفی می کنند.

بنابراین با این همه تنوع چگونه می توان تشخیص داد که کمونیسم چیست و کمونیستها کیانند؟ مبنای قضاوت کدام است؟ و با چه ملاکی می توان در این مورد به فهم حقیقت نایل شد؟ برای پاسخ نمی توان به آنچه که این جریانات در باره خود می گویند اتکا کرد. ابتدا باید تفاسیر آنها در باره خودشان را کنار گذاشت و به سراغ منشا خود کمونیسم رفت. یعنی به آنچه که این جریانات هر یک به نوعی خود را به آن متصل می کنند. آن منشا چیزی جز کتابچه «مانیفست کمونیست» نیست. امروز بیش از هر زمان دیگر ضروری است کمونیسم را مستقیماً از زبان بنیانگذاران و

آثار متفکران اصلی آن مورد مطالعه قرار داد. یکی از این مهمترین آثار، مانیفست کمونیست است. این اثر در زمان خود به رشته تحریر در آمد چرا که وقت آن رسیده بود تا کمونیستها «نظرات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر جهانیان آشکارا بیان دارند». اگر چه امروز بدنبال بیش از یک قرن ونیم از انتشار مانیفست این اثر نیازمند انطباق با تحولات وسیع نظام سرمایه داری و تجربیات عظیم طبقه کارگر در این مدت است، اما آن «نظرات و مقاصد و تمایلات» طرح شده در آن از مبانی اساسی کمونیسم بوده و تا جامعه سرمایه داری پابرجاست، معرف و خصلت نمای کمونیسم اند. از اینرو برای شناخت کمونیسم می باید ابتدا همان مبانی اساسی مانیفست را شناخت و سپس آنرا ملاک قضاوت جریانات مدعی قرارداد.

### هدف اصلی کمونیسم

کمونیسم چیست؟ برای پاسخ به این سوال لازم است که کمونیسم را مانند هر جنبش اجتماعی دیگر نظیر کنسرواتیسم و لیبرالیسم و ناسیونالیسم و غیره، از روی اصلی ترین هدف و افقی که در مقابل جامعه قرار می دهد و به این صورت خود را از جنبش های دیگر متمایز می سازد بازشناخت. در یک سطح کلی کمونیسم جنبش رد و نفی هرگونه ستم و تبعیض طبقاتی و جنسی و نژادی و ملی و مذهبی و عقیدتی و توانایی های جسمی و جهتگیری جنسی و محیط زیستی و سنی است. یعنی کمونیسم جنبشی برای آزادی و برابری و رفاه و حرمت و سعادت قطعی و بی بازگشت انسانهاست. بطور مشخص اما کمونیسم علم رهایی طبقه کارگر از اسارت نظام سرمایه داری است و از اینرو، کمونیسم جنبش رهایی انسان است. در عین حال اما مانیفست کمونیست «صفت ممیزه کمونیسم» از همه جنبش های سیاسی دیگر را، با تاکید بر اینکه این صفت ممیزه «عبارت است از الغای مالکیت بورژوازی» اعلام می دارد. چرا که : «مالکیت خصوصی بورژوازی، آخرین و کاملترین مظهر آنچنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد مبتنی است». اینجا ما با همین «صفت ممیزه کمونیسم» کار داریم.

اگر چه مارکس و انگلس در جاهای دیگری در مورد مالکیت غیر خصوصی و دولتی بورژوازی هشدار داده بودند، اما «الغای مالکیت بورژوازی» عمدتاً به معنای مالکیت خصوصی بورژوازی مورد نظر قرار می گرفت. با انقلاب کارگری اکتبر و برقراری اولین حکومت کارگری و سپس شکست و جمع بندی آن معلوم شد که بورژوازی میتواند در شکل دولتی مالکیت به استثمار طبقه کارگر و بقای نظام خود ادامه دهد. پس از این تجربه ضروری شد که هدف اصلی کمونیسم یعنی «الغای مالکیت بورژوازی» را با تاکید بر الغای هر دو شکل خصوصی و دولتی آن مشخص نمود.

اما چرا «الغای مالکیت بورژوازی» هدف اصلی کمونیسم است؟ به این دلیل که اولاً، تقسیم جامعه به اکثریت فرودست و اقلیت بالادست و وجود تضادهای طبقاتی و ستم طبقاتی و استثمار فرد از فرد که در طول تاریخ جامعه طبقاتی وجود داشت به نظام سرمایه داری منتقل شد. سرمایه داران با «الغای مالکیت فئودالی» در قرنهای ۱۸ و ۱۹، مالکیت خود را جانشین آن نمودند. با کسب این مالکیت، بورژوازی همه آن مصائب طبقاتی قبل را، اینبار در شکل جدید تقسیم طبقاتی جامعه به طبقه اکثریت کارکن و تولید کننده همه ثروت و خود بی چیز، یعنی کارگران؛ و به طبقه اقلیت غیر مولد و انگل و مفتخور و اما صاحب و مالک هم چیز یعنی سرمایه داران، به نظام جدید منتقل نمود. به این ترتیب استثمار طبقه کارگر و ستم طبقاتی سرمایه داران بر کارگران به اصل حیاتی و رکن اساسی جامعه سرمایه داری تبدیل

شد. از اینروست که طبقه کارگر برای رهایی از استثمار و ستم طبقاتی وارده بر خود هیچ چاره ای جز «الغای مالکیت بورژوازی» ندارد.

دوم اینکه، رهایی طبقه کارگر از استثمار و ستم طبقاتی جامعه سرمایه داری در گرو از بین رفتن هر گونه استثمار و ستم بر انسان است. تنها هنگامی جامعه به معنای واقعی آزاد و برابر و انسانی می شود و بشر روی خوش زندگی را تجربه می کند و کارگران از قید بردگی مزدی آزاد و رها می شوند که همه نوع مالکیت خصوصی و دولتی و طبقاتی و در راس همه مالکیت بورژوازی بر ابزار و وسایل تولید جامعه لغو شود. بنابراین هدف طبقه کارگر از «لغو مالکیت بورژوازی» نمی تواند به معنای ایجاد شکل دیگری از مالکیت خصوصی که «بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد مبتنی است» باشد. طبقه کارگر با «الغای مالکیت بورژوازی» آنرا به «مالکیت دسته جمعی متعلق به کلیه اعضا جامعه» مبدل می کند. به این ترتیب است که: «به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی اش، اجتماعی از افراد پدید می آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است». تنها در چنین جامعه ای «که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است» ریشه و زمینه هر گونه ستم و استثمار و بردگی خشکیده و فنا می شود و طبقه کارگر با رهاندن خود از جامعه طبقاتی، کل بشریت را رها می کند. پس هم به دلیل سلبی نفی استثمار و الغای بردگی کارگران توسط سرمایه داران، و هم به دلیل اثباتی بنا نمودن جامعه ای نو از انسانهای آزاد و برابر و ناعدوست، الغای مالکیت بورژوازی توسط طبقه کارگر ضروری و نیز هدف اصلی کمونیسم است.

حال می توان به کمیته هماهنگی و نظرات محسن حکیمی نگاه کرد و دید که هدف اصلی شان چیست. کمیته هماهنگی هدف خود را «ضد سرمایه داری» تعریف می کند. بالافاصله واضح است که این هدف با هدف اعلام شده مانیفست کمونیست یعنی «الغای مالکیت بورژوازی» مغایر است. چرا که در غیر اینصورت کمیته هماهنگی می توانست بهمان سادگی و روشنی مانیفست کمونیست، هدف اصلی خود را «الغای مالکیت بورژوازی» اعلام داشته و به جای عبارت نامشخص و سیال و تفسیر بردار «ضد سرمایه داری» خود را با همین هدف معرفی نماید و به همگان بشناساند. بهرحال «ضد سرمایه داری» بدون تاکید بر «الغای مالکیت بورژوازی»، حداکثر به معنای ایجاد فشار بر سرمایه برای کاهش سود آن به نفع بهبود معاش کارگران در چارچوب نظام سرمایه داری است. این دقیقا همان رفرمیسم است که در زروق چپ عرضه می شود. اهمیت عبارت سیال و تفسیر بردار «ضد سرمایه داری» برای این جریان در این است که بتوانند روبه کارفرمایان و دولت بگویند که منظورشان بهبود وضع معاش کارگران است و نه الغای مالکیت سرمایه داران، و آنگاه روبه کارگران همین تضمین عملی به سرمایه برای حفظ مالکیت آنرا به عنوان «ضد سرمایه داری» معرفی نماید. سندیکاهای کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه، مستقل از اینکه خود و دیگران درباره شان چگونه قضاوت می کنند، برای همین بهبود وضع معاش و زندگی کارگران و افزایش دستمزدها و غیره تلاش می کنند، اما در مقایسه با کمیته هماهنگی اینها رفرمیست نیستند. چرا که این سندیکاها تلاش خود را محدود به چارچوب سرمایه داری و یا علیه سرمایه داری اعلام نکرده اند و چشم انداز پیشروی شان باز است و متناسب با تغییر شرایط و اوضاع و احوال ممکن است و می توانند خیلی بیشتر جلو بروند. به عنوان نمونه در اثر مبارزات سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه ۷۰ هزار تومان به دستمزد کارگران افزوده شده است. چه کسی می گوید

آنها در این جا متوقف می شوند. کما اینکه هم اکنون به همراه دیگر تشکلات کارگری به سازماندهی کمپین «افزایش دستمزدها و برخورداری از یک زندگی انسانی حق مسلم ماست» مشغول اند. میزان و میدان پیشروی تشکلهای توده ای کارگری اساسا مربوط است به امکانات و توان آنان در گردآوری نیروی خود و تغییرات اوضاع و احوال سیاسی و نه به مواضع سیاسی و ایدئولوژیک. اما جریاناتی نظیر کمیته هماهنگی که تشکل توده ای کارگری نیستند و تماما بر مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود بنا شده اند مساله از بنیاد متفاوت است و مواضع آنها تعیین کننده هویت شان می باشد. کمیته هماهنگی ای که در برخورد به تشکل های توده ای کارگران یعنی سندیکاها از سوراخ سوزن هم عبور نمی کند، اما با سر وارد دروازه رفرمیستی تضمین عملی به بورژوازی حاکم بر ایران برای حفظ مالکیت آن شده و «ضد سرمایه داری اش» فاقد هدف «الغای مالکیت بورژوازی» است. به این ترتیب کمیته هماهنگی خود پرچم دار ریاکارانه ترین نوع رفرمیسم است.

کمیته هماهنگی در یک سطح مشخص تر خود را با «لغو کارمزدی» تعریف می کند. اما «لغو کارمزدی» خود نتیجه «الغای مالکیت بورژوازی» است. چگونه می توان بدون الغای مالکیت بورژوازی بر ابزار و وسایل تولید و خلع ید از این طبقه، به استثمار طبقه کارگر و موقعیت بردگی مزدی وی پایان داد. مگر نه اینست که سرمایه داران تنها به این دلیل که ابزار و وسایل تولید و پروسه تولید و محصول تولید را در تملک خود دارند قادر می شوند با وابسته کردن زندگی کارگر به مزد، نیروی کار و وجود انسانی او را برای استخراج سود و انباشت سرمایه و جمع آوری ثروت مصرف کنند. از اینرو «لغو کارمزدی» بدون ابتدا و مقدمات «الغای مالکیت بورژوازی»، در خوشبینانه ترین حالت یک اتوپی ساده لوحانه است، و در غیر اینصورت نشان از یک سوسیالیسم خرده بورژوازی و لاجرم ارتجاعی را بر خود دارد. سوسیالیسمی که می خواهد با لغو کارمزدی در تولید بزرگ، تولید خرد را احیا کند تا هر کس صاحب کسب و کار خود باشد. حقیقتا هم این برای خرده بورژوازی عاصی و منزجر از سرمایه بزرگ یک سوسیالیسم است!

بنابراین تا آنجا که به هدف اصلی کمونیسم بر می گردد، کمیته هماهنگی یک جریان کمونیستی نمی باشد. ممکن است اینها در دوردست ها و گوشه ای بدور از چشم همگان در میان نوشته هایشان چیزی هم در باره این هدف اصلی گفته باشند، اما آنگونه که خود را معرفی می کند و با چیزی که خود را طرح می کنند و دیگران هم آنرا به همان معنا می شناسند، این جریانی است رفرمیستی و حافظ اساس و بنیاد نظام سرمایه داری، و نه یک جریان کمونیستی مبلغ و مدافع و پرچم دار آرمان و هدف اصلی مانیفست کمونیسم یعنی «الغای مالکیت بورژوازی» و از آنجا و سپس بر چیدن کارمزدی.

### **نزدیکترین هدف کمونیستها**

اکنون این سوال طرح می شود که هدف اصلی کمونیسم چگونه حاصل می شود و چگونه مالکیت بورژوازی توسط طبقه کارگر لغو می شود؟ پاسخ به این سوال ما را به یکی دیگر از ارکان کمونیسم یا به تاکید مانیفست به «نزدیکترین هدف کمونیستها» می رساند.

مارکس و انگلس آن طریقه ای را که طبقه کارگر باید اتخاذ کند تا به الغای مالکیت بورژوازی و رهایی وی از

استثمار و ستم طبقاتی بورژوازی و گسستن زنجیر بردگی اش منجر شود، به اینگونه در مانیفست کمونیست فرموله می کنند: «نزدیکترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آنند: یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگونی سیادت بورژوازی، و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا». این سه وظیفه یعنی ۱- «متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه» ۲- «سرنگون ساختن سیادت بورژوازی» ۳- «احراز قدرت سیاسی حاکمه پرولتاریا»، در ارتباطی تنگاتنگ به معنی حرکت استراتژیک بسمت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. توجه شود که این استراتژی طبقاتی را مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۸ یعنی ۱۷۰ سال پیش، که پیدایش و رشد نظام سرمایه داری و کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی تنها محدود به معدودی از کشورهای اروپایی بود، به عنوان «نزدیکترین هدف کمونیستها» طرح کردند. بنابراین امروز که نظام سرمایه داری سلطه بلاع منازع خود را بی استثنا بر همه نقاط جهان گسترده و تعداد کارگران به میلیارها رسیده است، این «نزدیک هدف کمونیستها» بمراتب بیشتر اهمیت می یابد.

چرا سرنگونی قدرت سیاسی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر اینقدر ضروری و حیاتی و به مثابه «نزدیکتری هدف کمونیستها» ست؟ چرا کمونیستها می خواهند و برای آن تلاش می کنند که طبقه کارگر بورژوازی را از قدرت ساقط نموده و خود به عنوان یک طبقه راسا به قدرت برسد؟ مارکس و انگلس توضیح می دهند که: «پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم به قدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد». بنابراین برای اینکه طبقه کارگر بتواند «تمام سرمایه را چنگ بورژوازی بیرون بکشد» یعنی «الغای مالکیت بورژوازی» را عملی سازد؛ و هم اینکه خود را از موقعیت بردگی مزدی رها ساخته و بصورت «طبقه حاکمه متشکل» درآید، ناچار است و هیچ راهی غیر از این ندارد که بورژوازی را بزیر کشیده و خود قدرت سیاسی را کسب کند. اما برای طبقه کارگر، کسب قدرت سیاسی فی نفسه هدف نیست و طبقه کارگر قدرت را نمی گیرد تا برای ابد به «طبقه حاکمه متشکل» بدل شود. قدرت سیاسی یگانه ابزار موجود و کارسازترین وسیله ای است که طبقه کارگر می تواند با کسب آن، گذار از جامعه ضد انسانی سرمایه داری به جامعه انسانهای آزاد و برابر کمونیستی را ممکن سازد. این گذار را مانیفست به اینصورت توضیح می دهد: «هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر بصورت طبقه ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکم مبدل کند و به عنوان طبقه حاکم مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات بطورکلی و در عین حال سیادت خود را هم به عنوان یک طبقه از بین می برد». بنابراین کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر برای از میان برداشتن زمینه های مادی و طبقاتی هر نوع قدرت سیاسی حاکم و از جمله دولت خود کارگران است، چراکه هدف از کسب قدرت چیزی نیست جز اینکه: «به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی اش، اجتماعی از افراد پدید می آید که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است».

به این ترتیب، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به اساسی ترین مساله مبارزه طبقاتی و یگانه تضمین پیشروی استوار بسمت رهایی از همه ستم ها و مصائب جامعه سرمایه داری و رهایی خویش از موقعیت بردگی مزدی است.

بنابراین لغو مالکیت بورژوازی و لغو کارمزدی در اولین و حیاتی ترین و تعیین کننده ترین قدم یعنی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر. و جریانی که بدون اعلام صریح ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر مدعی لغو کار مزدی است، جریانی شیاد و حقه بازی سیاسی بیش نیست. چرا که «قدرت سیاسی حاکمه به معنای اخص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر». هنگامی که این قدرت، یعنی قدرت دولتی، در اختیار طبقه سرمایه دار است، و از آنجا که «قدرت دولتی نوین فقط کمیته ایست که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره می نماید»، این طبقه با اتکا به قوانین و نیروهای مسلح سرکوبگرش برای «اعمال زور متشکل» خود به منظور سرکوب طبقه کارگر و حفظ و تحکیم موقعیت بردگی وی عمل می کند. برعکس، هنگامی که قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر می افتد به مثابه «اعمال زور متشکل» کارگران برای «الغای مالکیت بورژوازی» و رهایی طبقه کارگر از بردگی مزدی، و برای رهایی همه انسانها از مصائب جامعه سرمایه داری و جوامع طبقاتی بطور کلی بکار میرود.

بالاخر گفتیم که «الغای مالکیت بورژوازی» هدف اصلی کمونیسم است که بدون انجام و عملی نمودن آن هیچ صحبتی از ضد سرمایه داری و لغو کارمزدی نمی توان در میان باشد. همینطور دیدیم که دست یافتن به این هدف اصلی خود در گرو بزیر کشیدن بورژوازی از قدرت و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. اینجا ما به این حکم مهم می رسیم که کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از اصول اساسی و ستون فقرات کمونیسم است. کمونیسم بدون تاکید روشن وقاطع بر اصل کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، کمونیسم نیست. بلکه رفرمیسمی است که برای فریب کارگران به جلد کمونیسم رفته است.

دیدیم که کمیته هماهنگی و محسن حکیمی خواستار لغو کار مزدی بدون لغو مالکیت بورژوازی هستند. گفتیم که به همین اعتبار «ضد سرمایه داری» آنها چیزی جز تعدیل سرمایه داری نیست، و مستقل از لفاظی های چپ نمایانه شان، متعلق به جبهه رفرمیسم اند. همچنین گفتیم که در کمونیسم، الغای مالکیت بورژوازی در گرو بزیر کشیدن بورژوازی از قدرت و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. اکنون باید اضافه کرد که کمیته هماهنگی و محسن حکیمی هیچگاه ضرورت بزیر کشیدن بورژوازی و در ایران امروز بزیر کشیدن جمهوری اسلامی به مثابه حکومت طبقاتی سرمایه داران و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را طرح نکرده اند. آنها هیچگاه جریان سیاسی خود را با این دو ضرورت انقلابی و حیاتی برای طبقه کارگر و با این شاخص های بنیادی کمونیسم معرفی نکرده و شناسانده اند. عجیب هم نیست، جریانی که الغای مالکیت بورژوازی آرمان اعلام شده اش نمی باشد و این آرمان رهایی بخش را به میان کارگران نمی برد و برای آن تبلیغ و ترویج نمی کند و خود را با آن نشان نمی دهد، خوب واضح است که نیازی به خلع بورژوازی از قدرت سیاسی و کسب قدرت توسط طبقه کارگر ندارد. چرا که در افق و چشم انداز این جریان قرار نیست تغییرات ماهوی و اساسی در نظام سرمایه داری رخ دهد. هر چه هست همان تعدیل رفرمیستی این نظام و عرضه آن در ظاهر چپ است.

رفرمیسم کمیته هماهنگی را در ادامه جنبه تحلیلی که ارائه شد می توان بسادگی در حرکت سیاسی این جریان نیز مشاهده نمود. به عنوان نمونه، کمیته هماهنگی در اوایل سال جاری سندی را با عنوان «منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» نوشت که مبنای فعالیت سیاسی آن قرار گرفت. از آن پس این جریان پی در پی فراخوان می دهد که



«کارگران علیه سرمایه متشکل شوید»، و برای عملی نمودن این متشکل شدن علیه سرمایه از آنها می خواهد که «حول منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر متحد شویم». اگر لفاظی های آنها کنار بزنیم، آنگاه آنچه را که در عمل و پراتیک سیاسی به آن مشغول است اینست که از کارگران می خواهد با متحد شدن «حول منشور مطالبات پایه ای» این جریان، دست در دست هم داده و «علیه سرمایه» متشکل شوند. یعنی به خط شدن کارگران «حول منشور مطالبات پایه ای»، کل سر و ته «مبارزه ضد سرمایه داری» کمیته هماهنگی است. بنابراین می باید این «منشور مطالبات پایه ای» را مبنای برخورد به این کمیته و ملاک قضاوت ادعاهای «مبارزه ضد سرمایه داری» قرار داد.

منشور ضد سرمایه داری کمیته هماهنگی فاقد هرگونه اشاره و یا تاکید بر ضرورت برچیدن نظام سرمایه داری، الغای مالکیت بورژوازی، سرنگونی حکومت بورژوازی، و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. در این منشور، سرمایه داری دست نخورده بر جای خود استوار است. بورژوازی در حکومت و صاحب قدرت و ارباب جامعه می باشد. در منشور «ضد سرمایه داری» کمیته هماهنگی، کارگران استثمار می شوند و سرمایه داران کارگران را به بردگی می گیرند و بردگی مزدی طبقه کارگر ابدی است. در این منشور دستگیری و زندان و شکنجه و تناب دار بورژوازی بر سر کارگران آویزان است. در این منشور نیرو های مسلح و شبه مسلح و وزارت اطلاعات و لباس شخصی ها و آدم ربایان رژیم حاکم دست نخورده در جای خود قرار داشته و برای سرکوب مبارزه کارگران تمرین می کنند. بورژوازی فعال مایشا نظام طبقاتی ای است که پذیرش آن پیش فرض منشور کمیته هماهنگی است و تارپود این منشور بر پایه ستم طبقاتی سرمایه داران بر کارگران بنا شده است. منشور «ضد سرمایه داری» کمیته هماهنگی «ضد سرمایه داری» به اساس و بنیادهای نظام سرمایه داری کاری ندارد و آنها نفی نمی کند. این منشور صرفا برخی مطالبات اقتصادی و رفاهی را پیش می کشد و به این ترتیب به این ریا کاری و دروغ فرمیستی دامن میزند که می توان با تحمیل چنین مطالباتی به سرمایه داری، این نظام را به نفع کارگران اصلاح نمود. و بالاخره این توهم اسارت بار را پخش می نماید که گویا جمهوری اسلامی هم به این مطالبات تن می دهد و به این طریق آب تظہیر را بر سر جمهوری بردگی مطلق کارگران در ایران میریزد. قبلا گفتیم که سندیکاهای کارگری هم اینگونه مطالبات اقتصادی و رفاهی را در دستور می گذارند اما بدرستی بدون اینکه به آن بار ضد سرمایه داری بدهند. کمیته هماهنگی همین مطالبات را آگاهانه و با چشمی باز به عنوان «ضد سرمایه داری» جا میزند. بنابراین ارتقا اینگونه مطالبات به ضد سرمایه داری، و یا تنزل ضد سرمایه داری به این مطالبات رفاهی، جوهر فرمیسم این کمیته است. به این ترتیب آشکار می شود که چرا کمیته هماهنگی به جای کاربرد اهداف و افق های آشنای سنت کمونیستی و کارگری نظیر سوسیالیسم و کمونیسم و انقلاب کارگری و حکومت کارگری و لغو مالکیت بورژوازی از عنوان سیال و تفسیر بردار «ضد سرمایه داری» استفاده می کند. این عنوان برای کمیته هماهنگی مصرف چند گانه دارد و به فراخور اوضاع و نیازهای سیاسی اش به معانی: فشار بر سرمایه، تعدیل سرمایه، ضدیت با سرمایه، و نفی سرمایه بکار می برد. پس «ضد سرمایه داری» کمیته هماهنگی بسادگی فرمیسمی است که به دلیل خصلت چپ گرایی جنبش کارگری ایران و برای فریب کارگران و جاباز نمودن در جنبش با تزئین چپ خونمایی می کند.

شعبده بازی فرمیسم کمیته هماهنگی را همچنین می توان در پیشنهاد آن برای تصرف کارخانجات بحرانزده نشان داد. مبنای این فرمیسم، یعنی عدم تعلق کمیته هماهنگی به اهداف کمونیستی لغو مالکیت بورژوازی و سرنگونی

قدرت سیاسی بورژوازی و نیز کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر در سیاست پیشنهادی این جریان برای تصرف کارخانجات بحرانزده کاملاً مشهود است. توجه به نکته ای در رابطه با سیاست «تصرف» لازم است. این سیاست به عنوان راه حلی «رادیکال» در همین شرایط مدعی است پیشنهادی عملی و راه گشا برای مبارزات کارگری این قبیل کارخانجات که به نظرش درین بست اند ارائه می کند. پس اگر این سیاست عملی نباشد و گشایشی برای مبارزات کارگری و کسب مطالبات شان باز نکند ارزشی ندارد. بنابراین اگر کسی می پندارد بجای ارائه راه عملی، با اقدام به تصرف کارخانجات، شرایط قطبی و آنتاگونیستی شده و بسمت انقلاب می رود، در این صورت او باید همین مقصود و منظور را بگوید و کارگرانی را که بدنبال راه و چاره برای امروز و کسب مطالبات شان در همین شرایط هستند همراه نکند.

بهر حال به نظر می آید کمیته هماهنگی می پندارد که تصرف کارخانجات روشی کارساز و راه گشا برای همین امروز است. حال سوال اینست که چگونه ممکن است تحت سلطه نظام سرمایه داری و تحت سیطره حکومت طبقاتی بورژوازی، کارگران کارخانه ای را از چنگ سرمایه دار بدر آورند و با اعمال کنترل و مدیریت خود بر آن، سود و عایدی آنرا به خود اختصاص دهند؟ کمیته هماهنگی معتقد است اگر کارگران بخواهند و اراده کنند این امر شدنی است. تا همینجا اینکه جریانی می پندارد چنین چیزی در چارچوب نظام سرمایه داری و تحت حکومت طبقاتی آن ممکن است، صرفاً مشغول توهم پراکنی نسبت به اصلاح پذیری این نظام است و رفرمیسم هم یعنی همین.

کمیته هماهنگی برای اجرایی بودن و راه گشایی پیشنهادش نکاتی را طرح می کند که هر یک به نوبه خود رفرمیسم آنرا بیشتر برملا می سازد. در رابطه با این مشکل جدی که هر کس می داند بورژوازی قطعاً به تصاحب مالکیت اش توسط کارگران تن نخواهد داد و در نتیجه چنانچه کارگران این سیاست را پیگیری کنند، اوضاع یا به انقلاب می انجامد و یا به سرکوب خونین آنان، کمیته هماهنگی دست به کشف بزرگی زده و نگرانی همه را رفع می نماید که اصلاً مساله بر سر مالکیت نیست و دوا بر سر آن نمی باشد. در اطلاعیه این کمیته با عنوان «کارگران لا ستیک البرز، بن بست مبارزه و راه برون رفت» این نو آوری را چنین بیان می کند: «تمام معضلات و بدبختی ها و فقر و فلاکت و سیه روزی ما از وجود سرمایه است و نه از شکل مالکیت و مدیریت سرمایه داران».

سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی که نیروی کارگران را با هدف استخراج ارزش اضافه و کسب سود هر چه بیشتر به شلاق استثمار خود می کشد بدون وجود مالکیت بورژوازی و حق مالکیت آن و دولت طبقاتی سرمایه داران که حافظ این مالکیت است، پوچ و بی معنی می باشد. «سرمایه» منتزع از مالکیت بورژوازی و حق مالکیت آن و منتزع از دولت طبقاتی سرمایه داران، همراه و همنشین عبارت «استکبار» در فرهنگ اسلامی می باشد. این حکمی صحیح است که هر شکلی از مالکیت بورژوازی یعنی دولتی یا خصوصی و یا طبقاتی که سرمایه در غالب آن بروز کند فرقی به حال طبقه کارگر ندارد. اما ذات و اساس مالکیت بورژوازی که وجه مشترک و خصلت عام اشکال متنوع آن است، در رابطه بین کار و سرمایه نقش اصلی و تعیین کننده را دارد. هیچ پول و مایملک و ثروت و دارایی و سرمایه ای در جامعه سرمایه داری، بدون اصل مالکیت بورژوازی و تقدس خونبار این مالکیت توسط طبقه و دولت سرمایه داران وجود خارجی ندارد. حتی آنجایی که کارخانه ای بی صاحب می شود، یعنی اگر صاحب کارخانه ای غیر دولتی و متعلق به بخش خصوصی بدون وارث و وصیت از بین برود، کارگران آن کارخانه که خود بوجود آورندگان

اصلی آن هستند هیچ حقی بر آن نخواهند داشت. در این مورد هم این دولت است که به عنوان حافظ منافع کل طبقه سرمایه دار از حق مالکیت طبقاتی خود استفاده نموده و کارخانه را در اختیار می گیرد.

می دانیم که «تصرف» کارخانه توسط کارگران به معنای رادیکال آن، یعنی جدال بر سر مالکیت کارخانه و نبرد بر سر الغای هر شکلی از مالکیت سرمایه داران و اعمال و تحمیل مالکیت مشترک کارگران بر آن. همچنین می دانیم که چنین حرکت رادیکالی از آنجا که با مقاومت و تهاجم سنگین نیروهای سرکوبگر دولت طبقه حاکم مواجه می شود، معمولاً نه بصورت موارد منفرد مثلاً تصرف کارخانه لاستیک البرز و یا نیشکر هفت تپه توسط کارگران آنجا، بلکه در شرایط و دوره های انقلابی که نیروهای سرکوبگر و دولت وقت تضعیف شده و بهم ریخته اند و تناسب قوا به نفع کارگران تغییر نموده، بصورت جنبش وسیع و سراسری طبقه کارگر در همه عرصه های اقتصاد برای تغییرات انقلابی در جامعه سر بلند می کند. اما منظور کمیته هماهنگی بهیچوجه این تبیین رادیکال از «تصرف» کارخانجات یعنی جدال و تعیین تکلیف بر سر مالکیت نیست. هنگامی که کمیته هماهنگی تاکید می کند تمام معضلات و بدبختی های ما «از وجود سرمایه است و نه از شکل مالکیت»، در حقیقت دارد از پیش برای دور نگه داشتن کارگران از جدال بر سر مالکیت و نتیجتاً نفی این تبیین رادیکال تقلا می کند. بنابراین آنچه عملاً رخ می دهد اینست که چنانچه کارخانه ای ضمن محفوظ ماندن مالکیت بورژوازی آن به تصرف کارگران درآید چیزی جز این نخواهد بود که کارگران بطور جمعی مدیریت یک کارخانه بحران زده را تقبل نموده و به این ترتیب عواقب و مصائب این بحران بر دوش آنها گذاشته خواهد شد. چه خدمتی بزرگتر از این می توان به سرمایه داران ایران برای صنایع بحران زده شان ارائه کرد که کارگران را از نیرویی مبارز علیه سرمایه و دولت بورژوازی به نیروی خدمتگذار آنان بدل نمود. خود بورژوازی در مواردی به چنین سیاست هایی روی می آورد. به عنوان مثال در بحران کارخانه لاستیک البرز که کمیته هماهنگی هم از آن مطلع است، دولت پیشنهاد کرد در صورت انتقال مالکیت کارخانه به دولت، هیئتی از نمایندگان کارگران برای اداره کارخانه به جمع هیئت مدیره به پیوندند. این پیشنهاد بدرستی با مخالفت کارگران مواجه شد. اما کمیته هماهنگی که این تمایل را در دولت دیده بود، به جای طرح «هیئت نمایندگان»، پیشنهاد مدیریت جمعی کارگران را در پوشش «اعمال اراده شورا» طرح نمود.

واضح است که ادراه کارخانه ای بحران زده توسط کارگران در متن اقتصاد بحران زده ایران و آنهم تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، نه تنها هیچ کمکی به زندگی کارگران نخواهد کرد، بلکه برعکس، از آن پس خود کارگران مسئول عواقب بحران و مصائب و بدبختی های زندگی خود قلمداد خواهند شد. دقیقاً به این دلایل کارگران بدرستی دنبال اینگونه سیاست ها نخواهند رفت و کمیته هماهنگی نیز به این مشکل بازاریابی برای سیاست «تصرف» اش آگاه است. از اینرو برای رفع این موانع و جلب نظر مساعد کارگران از جمله تاکید می کند که: «تهیه مواد خام و وسایل کمکی و نیازهای چرخه تولید نیز یک موضوع بسیار مهم و حیاتی پیش روی ماست. این بخش از کار شاید از همه امور دیگر سخت تر و غیر عملی تر به نظر رسد». اما در باره این موانع که زحمت کشیده و به آن اذعان می کنند چه باید کرد؟ پاسخ کمیته هماهنگی چنین است: «شرط لازم برای پیشبرد کار در اینجا اعمال قدرت و مجبور ساختن دولت به تهیه کاملاً رایگان نیازهای روند کار و تولید است!»

اکنون لازم است که دو حالت را در نظر گرفت تا عمق رفرمیسمی که کمیته هماهنگی در پوشش «ضد سرمایه داری»

و «لغو کارمزدی» پنهان نموده و با ماسک «چپ» برای تخریب و تلاشی دو سندی‌کای کارگران واحد و نیشکر هفت تپه شب و روز آرام و قرار ندارد بر ملا نمود. اول اینکه فرض کنیم منظور این کمیته، «تصرف» رادیکال کارخانجات و لغو مالکیت بورژوازی و اعمال مالکیت جمعی و برقراری مدیریت طبقاتی کارگران بر آنهاست. در این حالت حتماً این کمیته ارزیابی مثبتی از شرایط سیاسی و تناسب قوا به نفع کارگران دارد که فراخوان چنین حرکت رادیکالی را صادر می‌کند. در این صورت پس چرا کارگران نباید برای بزیر کشیدن بورژوازی و کسب قدرت سیاسی و ارتقا خود بگفته مانیفست به «طبقه حاکمه» حرکت کنند؟ پاسخ روشن و ساده است. بالاتر گفتیم که این اهداف رادیکال متعلق به مانیفست کمونیست است و کمیته هماهنگی هیچ قرابتی با این اهداف ندارد. در دیدگاه این جریان، رابطه مالکیت و نهاد دولت موضوعیت ندارد. از اینروست که حتی آنجا که کارگران را آماده تصرف رادیکال کارخانجات ببیند و شرایط را شبه انقلابی بداند هم به خود اجازه جسارت به ساحت مقدس مالکیت و قدرت دولتی بورژوازی را نمی‌دهد. اما در عوض در همین شرایط مساعد هم کارگران را بدنبال نخود سیاه می‌فرستد و به جای حرکت بسوی سرنگونی دولت طبقه حاکمه، از آنان می‌خواهد با اعمال قدرت خود دولت را «به تهیه کاملاً رایگان نیازهای روند کار و تولید» مجبور سازند. گویی حتی در چنین شرایطی هم اینان دنبال مهار نمودن انرژی انقلابی کارگران و حفظ مالکیت و دولت بورژوازی از گزند انقلاب آنان هستند.

اما در حالت دوم که واقعی به نظر می‌رسد، گفتیم منظور کمیته هماهنگی در حقیقت تشویق کارگران به تقبل جمعی مدیریت کارخانجات بحران زده، که مالکیت شان یا دولتی است و یا به آن منتقل خواهد شد، می‌باشد. پاسخ کمیته هماهنگی برای رفع موانع موجود در اداره این کارخانجات، یعنی توصیه به کارگران برای مجبور ساختن دولت به «تهیه کاملاً رایگان نیازهای روند کار و تولید»، دقیقاً همین منظور را آشکار می‌سازد. چرا که تنها در اینصورت است که دولت به عنوان مالک کارخانه خود را به تامین «نیازهای روند کار و تولید» آن موظف می‌داند. پس این سیاست چیزی نیست جز دعوت کارگران به مشارکت با بورژوازی برای حل مشکلاتی کارخانجات بحران زده. در غیر اینصورت کمیته هماهنگی صرفاً مشغول تطهیر ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی و فریب کارگران نسبت به این دولت است که چنین القا می‌کند و توهم می‌پراکند که گویا در نظام جمهوری اسلامی ایران کارگران می‌توانند کارخانه‌ای را تصرف کنند و سود و عایدی آنرا برای خود بردارند و دولت هم «کاملاً رایگان نیازهای روند کار و تولید» را برایشان تهیه نماید. بنابراین از هر زاویه‌ای که سیاست «تصرف» از طرف این جریان را ملاحظه می‌کنیم، رفرمیسم آن خودنمایی می‌کند. تنها فرق کمیته هماهنگی با دیگر جریان‌های رفرمیستی اینست که آنها سیاست شان را روشن و صریح طرح می‌کنند، اما این کمیته همان سیاست دست راستی و آنهم تحت حاکمیت جمهوری اسلامی را با القاب رادیکال و چپ نظیر «تصرف» و «اشغال» و «علیه سرمایه» و «به نیروی خود» و ..... ارائه می‌کند.

ممکن است کسی مدعی شود که خوب کمیته هماهنگی تشکلی علنی در ایران است که نمی‌تواند اهداف کمونیستی مورد نظر مانیفست را سرلوحه کار خود قرار دهد. این نکته‌ای کاملاً درست است و در شرایط کنونی ایران هیچ تشکل کارگری و سیاسی علنی نمی‌تواند اینگونه اهداف را اعلام نماید. ایراد به کمیته هماهنگی هم این نیست که چرا به عنوان یک تشکل علنی فاقد اهداف کمونیستی است. مساله این است که اگر این کمیته به معنای کمونیستی و نه رفرمیستی، ضد سرمایه داری است آنگاه ابراز وجود سیاسی اش را به سطح علنی محدود نمی‌کرد و در علنیت حل

نمی شد. بویژه اینکه می دانیم این کمیته یکی دوسال قبل بطور جدی از علنی گرای و نفی مبارزه مخفی دفاع کرد. پس محدود شدن به عرصه علنی از الزامات شرایط نبوده، بلکه انتخاب سیاسی کمیته هماهنگی است. روش های فعالیت سیاسی و اینجا فعالیت علنی و مخفی و میزان و میدان کاربرد هر یک و تبیین و تلفیق رابطه آنها با هم، مسایلی به لحاظ سیاسی خنثی و صرفاً تکنیکی نیستند که هر کس با هر اندیشه و گرایش سیاسی ای مختار باشد به هر شکل تمایل داشت فعالیت کند. روش های فعالیت بویژه در زمینه مورد اشاره ما، الزام و نتیجه و امتداد هدف و افق سیاسی ای است که برگزیده می شود. روش های عملی فعالیت خود استنتاج سبک کاری از هدف و افق سیاسی اند. یک جریان آنارشیست جدی در جنبش کارگری ناچار است کاملاً مخفی عمل کند چرا که همه مقاصد و اهداف اش مغایر هر سطحی از فعالیت علنی است. برای جریانی که به اهداف کمونیستی متعهد است به اجبار بخشی از فعالیت هایش مخفی انجام می شود. در سنت کمونیستی طبقه کارگر، مساله همیشه عبارت بوده است از تلفیق درست و اصولی و موثر رابطه بین فعالیت علنی و فعالیت مخفی، و نه تعطیل یکی به نفع دیگری. انحلال عرصه مخفی فعالیت برای جریانی کمونیستی به معنی دست کشیدن از اهداف کمونیستی است تا نزد بورژوازی برای فعالیت علنی مجاز شود. این مسیری بود که کمیته هماهنگی از همان ابتدا برگزید و با منع و تخطئه کار مخفی، خود را در فعالیت علنی حل نمود. برنگزیدن اهداف کمونیستی هزینه ای بود که این کمیته برای فعالیت مجاز و علنی اش از اول با کمال میل پرداخت.

بهر حال، حل شدن کمیته هماهنگی در فعالیت علنی و مجاز در قانونیت بورژوازی به ما مربوط نیست و انتخاب خودشان است. اما هنگامی که ادعای توخالی و پرطمطراق «ضد سرمایه داری» را به هر سو پرتاب می کنند، لازم است که تابلوی ایست را در برابرشان گرفت و اجازه نداد که یک چارچوب رفرمیستی با دقت تنظیم شده برای کسب فعالیت علنی و مجاز در قانونیت بورژوازی، و آنهم تحت قانونیت ارتجاع اسلامی را، نعل وارونه زده و به عنوان «ضد سرمایه داری» عرضه کنند. بدتر از همه اینکه این جریان همین «ضد سرمایه داری» مجاز در قانونیت بورژوازی را به چماقی تبدیل نموده که از یکسو بر سندیکاهای کارگری، که بی هیچ ادعای برای برداشتن باری از دوش کارگران تلاش می کنند، می کوبد؛ و از سوی دیگر آنرا علیه چپ متشکل و حزبی خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی می چرخاند. تا اینجا به محتوی ادعای «ضد سرمایه داری» کمیته هماهنگی پرداخته و نشان دادیم که چیزی جز رفرمیسم در لفافه چپ نیست. اما اکنون باید اذعان کنیم که انتصاب رفرمیسم به این جریان هنوز حق مطلب را در باره نقش و کارکرد مخرب آن بیان نمی دارد. چرا که کمیته هماهنگی عملاً حتی مادون رفرمیسم است و این چیز است که در قسمت های بعد دنبال می شود.

### **کمونیسم و امر خود رهایی کارگران**

گفتیم که لغو مالکیت بورژوازی به عنوان هدف اصلی و کسب قدرت سیاسی به عنوان نزدیکترین هدف، از ارکان مهم کمونیسم و پذیرش و اعتقاد به آنها از شروط لازم و اولیه کمونیست بودن است. اما این اعتقاد می تواند در سطح نظر باقی بماند و از آنجا که کمونیستها نیز از خاستگاه های طبقاتی متنوعی می آیند، اعتقاد آنها می تواند تغییر کند و تفاسیر خاص خود را بیابد و به تولید انواع «سوسیالیسم» که فقط در نام سوسیالیست اند تغییر ماهیت دهند. آنچه که

اعتقاد به کمونیسم را جان و مایه طبقاتی می بخشد و در حاملین آن تعهد طبقاتی نسبت به اهداف کمونیستی را تقویت می نماید، همچنین باور و التزام عملی به امر خود رهایی کارگران است. از نظر مارکس و انگلس خود رهایی کارگران یعنی اینکه: «**نجات طبقه کارگر فقط می تواند بدست خود طبقه کارگر صورت گیرد**». طبقاً پاسخ اینکه چرا طبقه کارگر «**فقط می تواند بدست خود**» رها شود بسادگی اینست که اگر قرار بود طبقات غیر کارگر ناجی طبقه کارگر باشند، خوب حتمی آنها از آغاز کارگران را مورد استثمار و بهره کشی قرار نمی دادند یا خیلی جلوترها این عمل غیر انسانی خود را محکوم نموده و کنار می گذاشتند. اعتقاد راستین مارکس و انگلس به این امر آنقدر عمیق و منحصر بفرد بود که هنگام سخن از اهداف کمونیسم هیچگاه از یاد نمی بردند تاکید کنند: الغای مالکیت بورژوازی توسط طبقه کارگر، سرنگونی سیادت بورژوازی توسط طبقه کارگر، احراز قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر. از اینرو اندیشه خود رهایی کارگران از چند جنبه برای طبقه کارگر و نیز کمونیستها اهمیت بسزایی دارد.

پیش از هر چیز اینکه «**خود رهایی کارگران**» فی الحال و خیلی جلوتر از ما و در سراسر تاریخ جامعه سرمایه داری و در دل همه مبارزات کوچک و بزرگ و بی وقفه کارگری جریان دارد. اگر اسیر تقسیمات مدرسه ای مبارزات به اقتصادی و سیاسی نشویم، همه مبارزات کارگری بستر تلاش طبقه کارگر برای رهایی اند. نزد مانیفست کمونیست این مبارزات بی وقفه از آن همان طبقه کارگری است که: «**مبارزه اش بر ضد بورژوازی موزی با زندگی اش آغاز می گردد**». بنابراین امر خود رهایی کارگران چیزی نیست که در جایی اختراع شده باشد و کسانی بخواهند به طبقه کارگر منتقل کنند و یا کسانی دیگر آنرا نادیده گرفته و دور بزنند. این امر، زنده و جاری و موجود است، فقط باید آنرا برسمیت شناخت و به تقویت آن متعهد بود و برای روشن بینی سیاسی و طبقاتی آن تلاش کرد.

وقوف به این امر و درک ضرورت و اتکا به آن برای کارگران حیاتی است. هر کارگری باید بداند درگیر چنان مبارزه ای است که «**با زندگی اش آغاز شده است**» و هر لحظه آن تلاشی است برای تضعیف قدرت سرمایه و رهایی از ستم و اسارت آن. وقوف به این مساله، منشا اعتماد به نفس و غرور طبقاتی و باور به نیرو و امکانات طبقاتی خود در بین کارگران است که برای پیشروی های آینده و ایجاد تغییرات بزرگ حیاتی اند. اما عدم وقوف کارگران به ضرورت و اهمیت خود رهایی خویش و غفلت از اینکه عملاً هم درگیر چنین مبارزه ای اند به این می انجامد که به نیروهای طبقات غیر کارگر به عنوان ناجی بنگرند و بر خلاف منافع طبقاتی شان به ابزاری برای تامین منافع آنان تبدیل شوند. طبقه کارگر مهم ترین نیروی اجتماعی است که وزن سنگین آن در همه تحولات سیاسی و اجتماعی نقش تعیین کننده دارد. هنگامی که این نیرو به منافع و توان و امکانات و مناسبات اجتماعی و شرایط سیاسی که در آن قرار دارد آگاهی پیدا می کند به نیرویی برای خود بدل می شود و طبقه کارگر برای نجات طبقه کارگر حرکت می کند. در غیر اینصورت نیروی کارگران برای تامین منافع طبقات دیگر ر بوده می شود.

طبقات غیر کارگر همیشه به کارگران با هدف بهره گرفتن از نیروی سیاسی و اجتماعی آنان نگریده اند. مانیفست به اشرف فئودال فرانسه و انگلیس اشاره دارد که بخوبی نشان دهنده عمق و قدمت دیرینه این قبیل بهره برداری هاست: «**اشرف فرانسه و انگلیس بنا به اقتضای موقعیت تاریخی خویش ماموریت شان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجونا مه هایی بنگارند**» و در باره این هجونا مه ها مانیفست ادامه می دهد که «**اشرف برای جلب شفقت، می بایستی بظاهر چنین جلوه گر سازند که در بند منافع خود نیستند و داد خواست آنان به ضد بورژوازی فقط**

**بخاطر حفظ منافع طبقه کارگر استثمار شده است».** امروز نیز اینگونه تلاشها از طرف دستجات مختلف بورژوازی

ایران، چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، جریان دارد.

بنابراین از آنجا که طبقه کارگر در مبارزه اش تنهاست چرا که منافع طبقات دیگر در جهت حفظ و تحکیم موقعیت فرودست و استثمار شونده اوست، و طبقه کارگر نباید به ابزار تامین منافع آنان تبدیل شود، تاکید و التزام به اصل خود رهایی کارگران ضروری است. اما فراتر از اینها، قبلا گفتیم که رهایی قطعی طبقه کارگر به رهایی کل بشریت و برقراری جامعه آزاد و برابر و انسانی گره خورده و به همراه آن انجام می شود. از اینرو در بطن مبارزه طبقاتی، بتدریج کارگران به عنوان سازندگان و هدایت کننده گان و مدیران جامعه نو قد علم می کنند و لازم است که بخود در این سطح بنگرند. بنابراین نه فقط به دلیل وضعیت حال و چگونگی رهایی از نظم موجود، بلکه همچنین برای نیازها و ضرورتهای آینده و ساختن جامعه نو است که امر خود رهایی کارگران به مساله ای اساسی در کمونیسم تبدیل می شود. از اینرو پذیرش و دفاع از امر خود رهایی کارگران یکی از مبانی هویتی کمونیست هاست که آنها را موظف می کند تا برای تقویت و تحکیم این امر فعالانه تلاش کنند. اما معنی این تلاش، جدا از آگاهگری اثباتی و ضروری در باره اهمیت مساله، اینست که با اتخاذ مواضع و روشهای مناسب، مبارزه طبقه کارگر را که «با زندگی اش آغاز می گردد» در کلیت اش تقویت کنند. با تقویت کلیت مبارزه کارگران است که امر خود رهایی آنان تقویت می شود و گامی مهم برای تبدیل طبقه کارگر به طبقه ای برای خود برداشته می شود. بنابراین، حمایت بی تبعیض از همه مبارزات کارگری با همه جزئیاتشان، دفاع و حمایت از ابتکارات مبارزاتی کارگران، دفاع از همه فعالین و جمع ها و تشکلهای کارگری، دفاع از سندیکای کارگران شرکت واحد، دفاع از سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، دفاع از دیگر سندیکاهای مستقل کارگری آینده، درک و پذیرش وقوع اشتباه و خطا و انحراف در تشکلات و مبارزات کارگری، همفکری و همیاری برای رفع اشتباهات و اصلاح انحرافات از درون و به عنوان عضوی از جنبش، هماهنگ بودن با حرکت عمومی جنبش، فهم و رعایت و گردن نهادن به مصالح عالی جنبش کارگری در برابر طبقه حاکمه، آموختن از مبارزات کارگری، گوش دادن به نگرانی ها و ملاحظات رهبران و فعالین عملی جنبش و لحاظ نمودن نظرات آنان، تلاش برای پاسخ دادن به نیازهای مبارزه عملی، تقویت دیدگاه طبقه در برابر طبقه، طرد و رد دیدگاه «دامن زدن به تقابل گرایشات درون طبقه»، تقویت تقابل جنبش مستقل کارگری با رژیم و تشکلات ضد کارگری وابسته به آن، همه آن نکاتی هستند که توجه صادقانه و مسئولانه و جدی به آنها از طرف کمونیستها، امر خود رهایی کارگران را تقویت نموده و شکوفا می کند.

حال می توان به برخوردهای کمیته هماهنگی و دیگر ضد سندیکائیان نگاه کرد و دید تنها چیزی که برای این جریانات پیشیزی ارزش ندارد همان امر خود رهایی کارگران است. برخورد تخریبی و سازمان شکن و قیم مابانه و تفرقه افکن اینان به تشکلات توده ای طبقه کارگر ایران یعنی سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، قاطعانه و آشکارا نشان می دهد که این جریانات مطلقا ربطی به مارکس و انگلس و مانیفست کمونیست ندارند. اینها مانند همان انواع سوسیالیسم «بورژوایی و خرده بورژوایی و ارتجاعی» دوران انتشار مانیفست تنها دنبال وزن سیاسی و اجتماعی و نیروی کارگران برای تامین منافع طبقاتی غیرکارگری خود هستند و هرگاه با دست رد تشکلات کارگری مواجه شوند بر آن حمله ور می شوند.

## کمونیسم و مبارزه برای معاش

تا اینجا بر مبنای و ارکان اساسی کمونیسم تاکید نموده و گفتیم کمونیست کسی است که به این مبنای معتقد و پایبند باشد. دیدیم که الغای مالکیت بورژوازی و سرنگونی سیادت طبقاتی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از جمله شروط رهایی کارگرانند. همه اینها توسط خود طبقه کارگر انجام میشوند، چرا که هیچ طبقه دیگری نه می خواهد و نه می تواند و نه باید این نقش را بعهده بگیرد. طبقه کارگر نیز برای ایفای نقش خود برای رهایی خویشتن باید به این وقوف حاصل کند که نجاتش فقط بدست خود وی صورت می گیرد. اکنون این سوال طرح می شود که آیا صرف آگاهی کارگران به نقش خویش و ضرورت‌های رهایی شان، خود امر رهایی و نیز تحول مورد نیاز آنان حاصل می شود؟ چگونه کارگران می توانند بسمت رهایی از اسارت نظام سرمایه داری پیشروی کنند؟ موانع مقابل این پیشروی کدامند؟ اینجا به یک جنبه فوق العاده مهم و تعیین کننده در زندگی و مبارزه طبقه کارگر می رسم که عبارت است از: مساله تامین معاش طبقه کارگر و مبارزه برای معاش. اگر چه مبارزه روزمره و جاری طبقه کارگر برای تحمیل طیف متنوعی از مطالبات فوری در زمینه های اقتصادی و سیاسی و حقوقی به این نظام و برای برخورداری از زندگی و شرایط کار بهتر است، اما محور این مبارزه، تامین معاش امن تر و مناسب تر می باشد. مساله معاش طبقه کارگر آنچنان مشغله لحظه به لحظه و روزمره و دایمی و همچنین مساله ای مادی و زیربنایی و تعیین کننده در زندگی و مبارزه کارگران است که کل اعتقادات و آرزوها و آرمانها و امیدها و مبارزه آنان برای رهایی از نظام سرمایه داری را تحت سلطه و سیطره تاثیرات خود می گیرد. طبعاً امر پیشروی طبقه کارگر بسمت رهایی از نظام سرمایه داری ملزومات و تدارکات سیاسی و تشکیلاتی خاص خود را دارد که عمدتاً در مبحث تحزب کمونیستی طبقه کارگر قرار می گیرد که فعلاً در اینجا مورد بحث نیست. در پایین به اهمیت مبارزه برای معاش می پردازیم.

توضیح نکته ای ابتدا ضروری است. می دانیم که مساله معاش و مبارزه جمعی و دایمی کارگران برای تامین و بهبود آن به عنوان «مبارزه اقتصادی» و یا «مبارزه صنفی» شناخته می شود. این عناوین در بخش اعظم تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی بیان کننده مبارزه حیاتی کارگران برای تامین معاش و بهبود آن بوده اند، اما بدنبال شکست انقلاب اکتبر و دست بالا پیدا کردن انواع سوسیالیسم های بورژوایی و خرده بورژوایی از محتوای خود دور شدند. بتدریج کاربرد عناوین «مبارزه اقتصادی» و «مبارزه صنفی» از طرف این دسته سوسیالیسم ها به عناوینی خشک و بی روح و مقولاتی سرد تبدیل شدند که چیزی در باره زندگی و مبارزه روزمره کارگران نمی گویند. از طریق این عناوین بسختی می توان فهمید و یا حس کرد که وجود و یا تهدید شبانه روزی گرسنگی و بی پولی و بی پناهی و سرشکستگی و تحقیر و ناداری و فقدان بهداشت و درمان معنی واقعی زندگی خانواده کارگری است. به این ترتیب اهمیت و نیاز مبارزه برای تامین معاش و بهبود آن گم شد. اوضاع به جایی رسید که گویا کارگر مختار است به «مبارزه اقتصادی» بپردازد و یا نپردازد. اگر به این مبارزه بپردازد، راست است و رفرمیسم؛ و اگر با آن مخالفت نمود و از آن دوری کرد، رادیکال است و انقلابی. بتدریج دفاع اتوماتیک و طبیعی از مبارزات اقتصادی کارگران و تشکلات آنان که تا پیش از شکست انقلاب اکتبر از سنت های مستحکم و بدیهی جنبش سوسیالیستی طبقه



کارگر بود، سخت تر و سخت تر شد. طوریکه اکنون برخی از چپ‌های آنجا هم که می‌خواهند از این مبارزه حمایت بکنند، آنقدر نگران تجمل انقلابی‌شان هستند و این حمایت را با منت و افاده انجام می‌دهند که گویی به طبقه کارگر صدقه می‌بخشند.

بنابراین این بخش از مبارزه طبقه کارگر با عنوان مبارزه اقتصادی، مبارزه‌ای برای زندگی کردن در همین لحظه و در همین امروز و در همین نظام است. این مبارزه‌ای برای معاش و بهبود آن است. فرهنگ عمید معاش را به: «زندگی کردن، وسیله زندگی، آنچه بوسیله آن زندگی می‌کنند» تعریف می‌کند. از این رو به هنگام سخن از «مبارزه اقتصادی» لازم است مستقیماً محتوای واقعی آن یعنی مبارزه برای معاش و بهبود آن را یادآوری نمود تا بدانیم این مبارزه‌ای برای زندگی است که نه می‌تواند کم‌رنگ و بی‌اهمیت و تعطیل شود و نه می‌تواند به تعویق بیفتد. لازم به تأکید است که اگر چه در معدود کشور های سرمایه‌داری در دوسه دهه پس از جنگ جهانی دوم، مبارزه اقتصادی کارگران به سطح زندگی مناسب تری در مقایسه با دیگر نقاط جهان منجر شد، اما اکنون این مبارزه در بخش اعظم جهان به مبارزه‌ای برای معاش و تأمین حداقل زندگی بدل شده است. به این دلیل امروز این بخش از مبارزه طبقه کارگر بیش از هر زمان دیگر ضروری و حیاتی می‌باشد.

هیچ بخشی از طبقات غیر کارگر و حتی آن عناصری از این طبقات که به فعالیت سیاسی روی می‌آورند هرگز با مشکل معاش مواجه نیستند. تأمین معاش فقط و بطور ویژه مشکل و معضل طبقه کارگر است. مزد تنها منبع تأمین معاش کارگران می‌باشد. قطع جریان مزد در هر لحظه بلافاصله به معنی آغاز پایان زندگی کارگر است. مزد همچنین موضوع نبرد و کشمکش دایمی بین کارگران و سرمایه‌داران است. منافع سرمایه‌داران برای کسب حداکثر سود ایجاب می‌کند مزد را تا آنجا که می‌توانند کاهش دهند. در مقابل منافع کارگران حکم می‌کند که برای ممانعت از کاهش دستمزد و برای بهبود سطح زندگی شان به دفاع از دستمزد و یا برای افزایش آن تلاش کنند. بنابراین میزان مزد در هر مقطع توسط تناسب قوا در این نبرد و کشمکش تعیین می‌شود. سست شدن و قطع این مبارزه از طرف کارگران به کاهش مزد و قطع آن منجر شده واز آنجا مستقیماً به ناداری و فلاکت آنان می‌انجامد. گرایش سرمایه‌داران به کاهش دستمزد ها از یکسو، و خطر بیکاری از سوی دیگر به طور دایم سطح مزد و اصل مزد را مورد تهدید قرار می‌دهند. پس دستمزدها همیشه می‌تواند کاهش یابد و همیشه می‌توانند قطع شوند. یعنی اساس زندگی کارگریکسره و در سراسر عمر مورد تهدید و بی‌ثبات و ناامن است و در معرض فروپاشی قرار دارد. آنچه در مورد مزد گفتیم شامل همه مطالبات و دستاوردهای کارگری در نظام سرمایه‌داریست که همیشه ناپایدار و از دست رفتنی اند. از اینرو ناامنی و نگرانی نسبت به اساس زندگی به اجباری طبقاتی برای تأمین و حفظ و بهبود سطح زندگی منجر می‌شود.

پس مبارزه طبقه کارگر برای معاش یک انتخاب نیست، یک اجبار است. اجباری طبقاتی که تنها منحصر به کارگران می‌باشد. مساله معاش طبقات غیر کارگر از طریق دسترسی آنان به مالکیت و پول و ثروت و فامیل پولدار و روابط امکان دار و استثمار دیگران و سهم بری از سود حاصل از استثمار کارگران تأمین می‌شود. در مقابل معاش طبقه کارگر تنها به فروش نیروی کارش و مزدی که بابت آن دریافت می‌کند وابسته است. اما مزد بدون مبارزه همزاد آن برای حفظ و بهبود سطح دستمزد ها همواره در معرض کاهش و از دست رفتن است. واضح است که علی‌رغم این

مبارزه هم باز سطح زندگی طبقه کارگر همچنان پیوسته در حال نزول است و به همین دلیل کارگران نهایتاً چاره ای جز تعیین تکلیف با نظام سرمایه داری و الغای مالکیت بورژوازی و کسب قدرت سیاسی برای تغییر این نظام ندارند. اما دقیقاً به همین دلیل نیز ناچارند تا مبارزات جاری برای بهبود وضع شان در همین نظام را ادامه دهند. طبقه کارگر مقدماتاً باید بتواند در این نظام زندگی کند حتی اگر هیچگاه نخواهد یا نتواند علیه آن انقلاب کند. چرا که کارگران هم مانند دیگران انسانند، و از زندگی و حق حیات یعنی از اولین حق انسان برخوردارند. کسانی که عملاً این حق ابتدایی را برای آنان به رسمیت نمی شناسد، و مبارزه کارگران برای تحمیل این حق به نظام موجود را با مارکهای «مبارزه اقتصادی» و «مبارزه صنفی» و «مبارزه رفرمیستی» تحقیر می کنند، و یا به بیان اشراف منشانه کمیته هماهنگی به عنوان «مطالبات نازل» مورد سرکوفت طبقاتی خود قرار می دهند، و به این ترتیب این مبارزه حیاتی را تخطئه و تخریب می کنند، تنها این را به نمایش می گذارند که نه فقط از طبقه کارگر و مبارزه اش، بلکه اساساً از انسان و عزت و حرمت و حقوق اولیه اش چیزی نمی فهمند.

ثانیاً، طبقه کارگر باید زندگی کند تا بتواند انقلاب کند. چرا که انقلاب امر هر روزه نیست، اما زندگی کردن ضرورتی روزمره است. تنها کسانی این حقیقت را نمی فهمند که اولاً مشکل معاش ندارند، و دوماً آرزومندند تا شاید استیصال طبقه کارگر را به انقلاب بکشاند. در اینصورت این انقلاب، انقلاب کارگران نیست. این «انقلاب» هیچ قرابتی با کمونیسم مارکس و انگلس و مانیفست ندارد.

نزد مارکس و انگلس و مانیفست، مبارزه کارگران برای معاش با مبارزه آنان برای انقلاب و نفی نظام سرمایه داری، دو مبارزه پر اهمیت و حیاتی و هم وزن و جدانشدنی و در هم تنیده اند. هیچکدام از این مبارزات بر دیگری برتری ندارد چرا که هر دو مهم اند. این دو مبارزه از اجزای مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران است که تضعیف هر یک به تضعیف کل مبارزه طبقاتی کارگران می انجامد. مانیفست کمونیست برای تشریح و روشن نمودن این مبارزه کل، یعنی مبارزه طبقاتی کارگران تدوین شد که بخش اول آن به تشریح رابطه «بورژوازی و پرولتاریا» اختصاص دارد و چنین آغاز میشود: «تاریخ جامعه هایی که تاکنون جود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است. مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و صرف، استاد کار و شاگرد،- خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلا انقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می گردد، دست زده اند». مارکس و انگلس سپس امتداد این «مبارزه طبقاتی» جاری در کلیه جوامع تاکنونی را در جامعه سرمایه داری چنین بیان می کنند: «جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فنودال برون آمده، تضادهای طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین آنچه که کهنه بوده ساخته است».

دیدگاه مانیفست کمونیست به مبارزه کارگران، دیدگاه مبارزه طبقاتی است و نه دیدگاه مبارزه گرایشات و تقابل گره بندی های مختلف درون جنبش کارگری. براساس دیدگاه مبارزه طبقاتی است که همه جنبه های مبارزه کارگران از اقتصادی و سیاسی و تئوریک در ارتباطی نزدیک باهم اهمیت می یابد. ما تا اینجا به جنبه های مربوط به مبارزه کارگران برای رهایی از نظام سرمایه داری پرداختیم و به اهداف این مبارزه که همان اهداف کمونیسم است اشاره کردیم. اما اکنون باید تاکید کرد که اگر کمونیسم تنها به طرح اهداف الغای مالکیت بورژوازی و سرنگونی قدرت

سیاسی آن و کسب قدرت توسط طبقه کارگر محدود می شد، آنگاه با این محدود نگری به مبارزه کارگران از اهمیت طبقاتی و تاریخی خود می کاست. اما چنین چیزی ممکن نبود رخ دهد چرا که کمونیسم برپایه دیدگاه مبارزه طبقاتی قرار دارد.

انگلس در مقدمه ای که برمانیفست در سال ۱۸۹۰ یعنی ۴۲ سال پس از تدوین آن نوشت به نحو درخشانی اهمیت مبارزه کارگران برای تحمیل مطالبات فوری شان به نظام حاکم را بیان می دارد: «در لحظه ای که این سطور را می نگارم، پرولتاریای اروپا و امریکا نیروهای رزمنده خود را که برای اولین بار بصورت ارتش واحد در زیر پرچم واحد و بخاطر نزدیکترین هدف واحد گرد آورده است، سان میبیند..... منظره امروز به سرمایه داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولتارهای همه کشورها اکنون واقعا متحد شده اند. ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود میدید!»

می بینیم که انگلس چقدر زیبا اهمیت و ضرورت حیاتی صف یکپارچه و یک تن کارگران در برابر بورژوازی را ترسیم میکند: «ارتش واحد»، زیر «پرچم واحد» و بخاطر «نزدیکترین هدف واحد». اینست آن سنت پر اصالت و رهایی بخش کمونیسم طبقه کارگر. اینکه تئوری مارکس و انگلس در مقطع تدوین مانیفست در وضعی قرار داشت که به قول انگلس «تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ دادند»، بسرعت بفاصله چند دهه عظمتی تاریخی- جهانی کسب کرد و به صدای اعتراض و جنبش مبارزه کارگران علیه سرمایه بدل شد، تنها این نبود که از لحاظ تئوریک صحیح بود، بلکه همچنین به دلیل برخورداری اش از دیدگاه عمیق مبارزه طبقاتی و عجین شدن آن با سنت های اصیل و شرافتمدانه پرولتاریایی بود. صحت و صلابت تئوریک آن هم در همین اصالت طبقاتی اش بود.

چپ های سوپر «انقلابی» و اولترا «ضد سرمایه داری» فاقد بضاعت لازم برای درک چنین سنت هایی هستند. طبعا اگر انگلس زنده بود می بایست به کسانی که شب و روز با چماق «تقابل گرایشات» به جان جنبش نوپا و مستقل کارگری افتاده اند و چوب لای چرخ آن می کنند، بابت اینهمه «تبلیغ همه با هم» و «مخرج مشترک گیری» و «سازش گرایشات» و «برخورد لیبرالی» و «راست روی» حساب پس می داد. با مشاهده سنت های عمیق کارگری در تئوریهای مارکس و انگلس و مانیفست کمونیست به روشنی می توان دید که ترفند ها و تقلاهای «گرایش سازان» و «گرایش بازان»، چیزی نیست جز تلاش عناصر طبقات غیرکارگر، که بعضا هم موفق به گمراه نمودن برخی کارگران میشوند، برای نفوذ در جنبش کارگری بمنظور استفاده از آن در جهت منافع خود.

حال پرسیدنی است که آن «نزدیکترین هدف واحد» که انگلس چنین شورانگیز از آن تعریف می کند و آنرا عزیز می دارد چیست؟ انگلس پاسخ می دهد: «این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه». آری این مارکس و انگلس و مانیفست کمونیست هستند که اینقدر پر شور از کاهش ساعت کار دفاع می کنند و نه فقط این بلکه همچنین خواستار قانونی شدن آن نیز هستند. برای آنان کاهش ساعت کار حیاتی است زیرا که از شدت فرسودگی جسم و روان کارگران می کاهد، و اندکی فرصت برای پرداختن به خود و خانواده و روابط اجتماعی فراهم می کند. با برخورداری کارگران از مقداری وقت آزاد و اندکی زندگی انسانی شده، امکان و فرصت برای اندیشه و مطالعه، برای پرورش همه جانبه، برای رشد آگاهی طبقاتی و فعالیت مبارزاتی شان بیشتر فراهم می شود. کاهش ساعت کار همچنین ابزار موثر طبقه کارگر برای کاهش بیکاری است. بیکاری، بویژه در شرایطی که طبقه کارگر فاقد بیمه بیکاری موثر

و قابل اتکا است، بخشی از طبقه کارگر را با فقر و فلاکت و بی پناهی و سرگردانی و استیصال تباہ می کند. در همان حال طبقه سرمایه دار توده بیکاران را به عنوان تهدیدی علیه کارگران شاغل بکار گرفته و از طریق بالا بردن ساعت کار و کاهش دستمزدها، این بخش طبقه کارگر را نیز به تباہی می کشانند. آن منافع پایه ای طبقه کارگر که با کاهش ساعت کار تامین می شود یعنی بر خورداری آنان از یک زندگی مساعد تر و مناسب تر، شامل همه مطالبات کارگری از قبیل دستمزدها و مرخصی سالانه و اضافه کار و شب کاری و بیمه درمانی و غیره نیز می باشد.

این مطالبات هریک از جهات مختلف برای بهبود زندگی کارگران در نظام سرمایه داری عمل می کنند و بسیار ضروری است که تحمیل آنان بدنبال مبارزات کارگری جنبه قانونی نیز بخود بگیرد. درست است که این قانون برای حفظ و تحکیم سلطه طبقاتی بورژوازی است و هر لحظه که بورژوازی اراده کند می تواند آنرا تغییر دهد و یا لغو نماید. اما سرمایه داران برای مشروعیت عام بخشیدن به سلطه و قدرت سیاسی طبقاتی خود، آنرا حکومت و قانون عامه و برای عموم جامعه جلوه می دهند. از اینرو می توان و می باید از این ظاهر سازی استفاده نمود و ضمن پنهان نکردن ماهیت طبقاتی قانون حاکم و نیز عدم توهم پراکنی نسبت به آن، با قانونی نمودن مطالبات تحمیل شده، نفی و رد آنها را با مشکل مواجه کرد و به تاخیر انداخت. هم اینطور در جریان مقاومت های بورژوازی می توان با افشای عملی ماهیت سرمایه دارانه و طبقاتی قوانین موجود، توده های کارگر را علیه آن بسیج نمود و هزینه باز پس گیری مطالبات تحمیل شده را برای بورژوازی بالا برد.

برای مارکس و انگلس دفاع و آنهم دفاع جانانه از کلیه مطالبات کارگران برای بهبود زندگی شان در این نظام و تحمیل این مطالبات به طبقه حاکمه و قانونی نمودن آنها، تناقض و منافاتی با اهداف کمونیستی لغو مالکیت بورژوازی و سرنگونی سیادت طبقاتی آن و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ندارد. اینها همه سنگرهای متنوع یک جبهه واحد به نام مبارزه طبقاتی کارگران است. در مبارزه روزمره برای بهبود زندگی در این نظام، طبقه کارگر سنگرهای کوچک و متزلزل و اما بیشماری را فتح می کند که وی را برای مصاف نهایی آگاه تر و هوشیار تر و سازمان یافته تر و هدفمند تر و با افق و پرتوان و آماده می سازد. واضح است که مبارزه روزمره با هر درجه از رشد هم خود مستقیماً به رهایی از سرمایه داری ختم نمی شود. برای رهایی می باید که بموازی مبارزه روزمره تدارک و سازماندهی ویژه داشت و پیش از هر چیز برای تحزب کمونیستی طبقه کارگر تلاش نمود. نکته اما اینست که در مبارزه روزمره، طبقه کارگر آنچنان توش و توانی را کسب می کند که وی را برای رهایی قطعی آماده می سازد. منظور مانیفست کمونیست همین رابطه درهم تنیده و جدا نشدنی مبارزه جاری و مبارزه برای رهایی است که در مورد طبقه کارگر می گوید: «مبارزه اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی اش آغاز می گردد».

بر اساس ادراکات غیر کمونیستی و غیر کارگری ضد سندیکائیان کنونی باید گفت انگلس مرتکب چند راست روی مهم شده که ذکر آنها برای مشاهده اینگونه ادراکات ساده لوحانه بی فایده نیست: ۱- انگلس با دفاع از کاهش ساعت کار و نه از لغو کارمزدی، از اسننمار کارگران بمدت هشت ساعت در روز بگرمی استقبال می کند! ۲- انگلس با پذیرش هشت ساعت کارمزدی، اساس نظام سرمایه داری را مورد حمایت قرار می دهد! ۳- به این ترتیب انگلس کارگران را فریب داده و شکست آنان در مسلخ بورژوازی یعنی پذیرش هشت ساعت روزانه بردگی مزدی را به عنوان پیروزی جا می زند! ۴- اگر انگلس صداقت داشت می باید کارگران را فرا می خواند تا با رد نمودن هشت ساعت کار

روزانه، کار مزدی را لغو کنند! ۵- انگلس می خواهد با قانونی کردن هشت ساعت کار روزانه توسط بورژوازی، بردگی کارگران را ابدی کند! ۶- انگلس با استقبال از قانونی شدن هشت ساعت کار، کارگران را از «اتکا به نیروی خود» بسمت اتکا به قانون بورژوازی منحرف می کند! ۷- به این ترتیب و به بیان کمیته هماهنگی، «مبارزات کارگران به دار قانون بورژوازی حلق آویز می شوند!» حال می توان دید که چرا جریانات ضد سندیکایی آنهم در دل دوره ای از تحرک جنبش کارگری از طرف کارگران پس زده شدند و بیش از پیش به دسته های فشار علیه مبارزات توده ای کارگران و تخطئه و تخریب تشکل یابی آنان تبدیل شده اند!

حال اگر به شرایط کنونی جنبش کارگری ایران برگردیم، «نزدیکترین هدف واحد» آن ایجاد تشکل های توده ای کارگران در محیطهای کار است. اما دست یابی به این «نزدیکترین هدف واحد» مستلزم گرد آمدن بصورت یک «ارتش واحد» و زیر «پرچم واحد» است. جنبش کارگری به دلیل فشار سنگین و سرکوبگرانه رژیم بر علیه سازمانیابی توده ای کارگران در محیطهای کار به کندی به سمت این نزدیکترین هدف پیش می رود. آنگاه بویژه در متن چنین شرایطی است که جریانات ضد سندیکایی، با تلاش های تخریبی شان علیه این پروسه و دستاورد تاکتونی آن یعنی دو سندیکای کارگران واحد و نیشکر هفت تپه، بوضوح نشان می دهند که چه دره عمیقی میان آنان با کمونیسم مارکس و انگلس و مانیفست کمونیست وجود دارد.

در قسمت های قبل گفتیم که این جریانات به لحاظ محتوی سیاسی تداعی کننده رفرمیسم هستند. اما جریانات رفرمیستی طبق تعریف می باید حداقل با مطالبات کارگری برای پیگیری در همین نظام موافقت کنند چرا که این فلسفه وجودی آنهاست. اما رفتار های سیاسی ضد سندیکائیان کنونی نشان می دهد که برعکس با چنین مبارزه ای بیشترین ستیز را دارند. بنابراین اینها نه دنبال انقلاب علیه سرمایه داری هستند، و نه با مبارزه اصلاحی به نفع کارگران موافقت. نه به امر سرنگونی بورژوازی روی خوش نشان می دهند، و نه به امر مبارزه برای معاش کارگران در همین نظام. یعنی نه این هستند و نه آن. این بیگانگی عمیق با سنت های پر قدمت جنبش کمونیستی و کارگری از بارزترین مشخصه سکت های سیاسی است. بنابراین، کمیته هماهنگی نه کمونیست است و نه رفرمیست، بلکه صرفا یکی از این سکت هاست. سکتی که هر چه بیشتر ناکام می شود، خصلت تخریبی اش آشکار تر می گردد.

### **کمونیسم و منافع کل کارگران**

گفتیم کمونیسم مارکس و انگلس و مانیفست بر دیدگاه مبارزه طبقاتی بنا شده است. دیدگاهی که از وجود طبقات متضاد و ستم طبقات بالادست بر طبقات فرودست و مبارزه دایمی و بی قفه این طبقات متخاصم برمیخیزد. امروز بخشی از جریاناتی که خود را کمونیست می دانند حامل این برداشت بسیار انحرافی و خطرناک نسبت به دیدگاه مبارزه طبقاتی هستند که آنها اساسا موضوعی نظری و برخاسته و محدود به تفاسیرشان از شرایط مبارزه طبقاتی می دانند. به این معنی که هر گروه و جمعی (مهم نیست دو نفر یا دویست نفر) مقداری تحلیل و تفسیر (مسل از کیفیت و صحت شان) از مسایل مبارزه طبقاتی فراهم می کند و خود را «خط» و «گرایش» و «ترند» و «جنبش متفاوت» و «جریان متمایز» می نامد. تا اینجا می توان به موضوع اهمیت نداد. اگر چه قابل مقایسه نیستند، اما بهر حال مارکس و انگلس هم بخشا در نقد و تمایز با انواع سوسیالیسم های دوران خودشان مانیفست را طرح کردند. پیدایش دسته بندی های

مختلف و متفاوت در جنبش کارگری هم اجتناب ناپذیر است و هم در صورت وجود مباحث و جدلهای سیاسی و فکری روشنگر و با حفظ اتحاد و منافع کل طبقه کارگر می توانند به ارتقا آگاهی طبقاتی و رشد بصیرت و پختگی سیاسی و به تقویت جنبش کارگری منجر شود. جدلهای فکری مارکس و انگلس با پرودونیستها و لاسالیستها، طرفداران مارکس با برنشتن و مباحث انترناسیونال دوم، و بلشویکها و منشویکها در انقلاب روسیه، از سنت های درخشان مباحثات و مبارزات فکری درون جنبش کارگری هستند که بدون آنها کمونیسم طبقه کارگر به آن نفوذ جهانشمول دست نمی یافت. مشکل از آنجا آغاز می شود که جریانات موجود تفاسیرشان و به همراه آن گروه شان را جانشین خود مبارزه طبقاتی مادی و بیرونی و جاری می کنند. از آنجا که نظرات و تحلیل هایشان نزد خودشان درست ترین و بهترین هاست، خود را بیانگر اصلی و برحق منافع کارگران و یگانه راه نجات آنان می دانند. از اینرو تنها وظیفه ای که در برای خود قایل می شوند اینست که: ۱- با هر روش ممکنی «خط» و «گرایش» دیگر را تضعیف نموده و از میدان بدر کنند. ۲- کارگران را با هر ترفندی بدنبال خود بکشانند و نه اینکه همراه با سنت های کمونیستی از طریق کار اقلیتی، آنان را با خود همفکر و همراه سازند. از آنجا که همه این «خط» ها و «گرایشها» به انجام وظایف مشابه ای مشغولند، آنگاه به جای جدلهای فکری و سازنده گرایشها واقعی درون جنبش کارگری، با جنگ همه با هم و اوضاع شیر تو شیری مواجه ایم که این دستجات و گرایشها جعلی برپا داشته اند. جنگی که در صورت قرنطینه نشدن به ایجاد فرایندها دلسردی و بدبینی و ابهام و تردید و بی اعتمادی و نگرانی و دسته بندی های کاذب و تفرقه و پراکندگی در جنبش نوپا و مستقل کارگری منجر می شود.

در بخش های قبل گفتیم دستجاتی که با سیاست ضدیت با تشکلات توده ای و ضدیت با سندیکاها شناخته می شوند ربطی به کمونیسم مارکس و انگلس و مانیفست ندارند. این بی ربطی را در زمینه های اهداف لغو مالکیت بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و اعتقاد و التزام عملی به امر خود رهایی کارگران و در ضرورت مبارزه برای تامین معاش نشان دادیم. حال به یکی از مهمترین روش های عملی و سنت های مانیفست کمونیست می رسیم که فقدان آن به تنهایی کافیسست که هر جریانی را به جرگه انواع سوسیالیسم غیرکارگری پرتاب کند. این سنت و روش عملی حیاتی و تعیین کننده به چگونگی و رویکرد کمونیست ها به جنبش کارگری و رابطه با آن مربوط می شود. رویکرد کمونیسم مارکس و انگلس و مانیفست به جنبش کارگری رویکردی کل گرایانه و معطوف به تمام و همه کارگران است. این رویکرد مقدماتی و ابتدا به ساکن جنبش کارگری را به مثابه یک «کل» و یک «تمامیت» می بیند. اینجا «کل» کارگران و «تمام» آنها مستقل از هر تفاوتی در بین شان به عنوان فروشندگان نیروی کار و بردگان مزدی و به عنوان اعضای طبقه ای به نام طبقه کارگر که درگیر نبرد دایمی و بی وقفه با خریداران نیروی کار و استثمارگران خود است مورد توجه قرار می گیرد. انسجام و بهم پیوستگی این کل، و حفظ و تحکیم و تقویت تمامیت آن، مشغله دایمی و تعطیل ناپذیر این کمونیسم است. این رویکرد کمونیستی نزد دستجات نامبرده کاملا نفی و کنار گذاشته شده و در عوض حفظ و تحکیم و تقویت «خط» و «گرایش» خود همه مشغله دایمی آنان است. نزد اینها چیزی به عنوان «کل» و «تمام» جنبش کارگری معنی و وجود خارجی ندارد.

بخش دوم مانیفست کمونیست که به تبیین رابطه «پرولتارها و کمونیستها» مربوط است با این سوال آغاز می شود که: «کمونیستها و پرولتارها بطور کلی چه مناسباتی با یکدیگر دارند؟». این سوال مهمترین گام در رویکرد مانیفست

به جنبش کارگری است. ابتدا باید کلیت و تمامیتی به نام «پرولتارها» با موجودیتی بیرونی و مستقل و قایم بذات و دارای حیات و فعل و انفعال برسمیت شناخته شود تا بتوان در باره مناسبات متقابل کمونیستها و آن صحبت نمود. نزد جریانات مورد بحث این سوال اساسا موضوعیت ندارد چرا که در دیدگاه اینان اولاً چیزی به نام «کمونیست ها» موجود نیست چرا که هر کدام تنها خود را «خط» و «گرایش» کمونیستی می دانند؛ ثانیاً کلیتی به نام «پرولتارها» معنی ندارد و هر چه هست همان گرایشات درون جنبش است و بقیه کارگران هم بدنبال آنها روانند.

پاسخ مانیفست به سوال فوق در درجه اول اینست که: «کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار داشته باشند». می بینیم که مانیفست وجود «دیگر احزاب کارگری» که با کمونیسم آن موافق نیستند را برسمیت می شناسد. یعنی مستقل از اینکه ما چه فکر می کنیم، احزاب کارگری دیگری هم هستند که بخش های مختلف جنبش کارگری را نمایندگی می کنند. به همین دلیل این احزاب بخشی از صورت مساله جنبش کارگری اند و هر گونه تعریف مناسبات کمونیستها با پرولتارها مشروط به این برسمیت شناسی است. همچنین در رابطه با «دیگر احزاب کارگری» بر این تاکید می شود که «کمونیستها حزب خاصی نیستند». چرا در حالی که مانیفست در همان دوره خودش خط کاملاً متمایزی را نسبت به دیگر جریانات کارگری نمایندگی می کرد و درستی اش هم با نفوذ سریع آن ثابت شد، بر «حزب خاصی» نبودن کمونیست ها تاکید می کند. علت این تاکید نه یک فروتنی کاسبکارانه و یا تاکتیکی برای جلب کارگران، بلکه اینست که مارکس و انگلس بین «کمونیست ها» و «دیگر احزاب کارگری» به مثابه اجزای یک پدیده کل به نام جنبش کارگری، آنقدر منافع و نیازها و مسائل مشترک در مبارزه کل جنبش کارگری با طبقه استثمار کنندگان می بینند که «خاص» بودن کمونیست ها رنگ می بازد.

مانیفست در ادامه برسمیت شناسی «دیگر احزاب کارگری» و تاکید بر «خاص» نبودن کمونیست ها برای این نیز پای می فشارد که کمونیست ها «در برابر» دیگر احزاب کارگری قرار نگرفته اند. این را مقایسه کنیم با دستجات کنونی که همه هویت و هم وغم شان «تقابل گرایشات» درون جنبش کارگری می باشد و سیاست تعریف شده شان تشدید و دامن زدن به رقابت و مقابله با دیگر جریانات درون جنبش است چراکه موفقیت خود را در حذف جریانات دیگر می بینند. این دو رویکرد و سنت متضاد مانیفست کمونیست از یکسو و دستجات ضد سندیکایی کنونی از سوی دیگر، از دو نیاز و منفعت و خاستگاه طبقاتی متضاد نشات می گیرند. برای مانیفست مساله بسادگی اینست که خود را با دیگر احزاب کارگری علی رغم همه تفاوتها و اختلاف هایشان، از اجزا و متعلق به کلیت جنبش کارگری می بیند که خود این جنبش درگیر نبردی بی وقفه با سرمایه داران است. روشن است که امروز بسیاری از احزاب به اصطلاح کارگری نظیر حزب کارگر انگلستان و احزاب سوسیال دمکرات احزابی بورژایی اند که از چارچوب این بحث خارج اند و از این نظر دوران ما با دوران مانیفست فرق کرده است. اما اولاً امروز هم جریانات سیاسی و تشکلات توده ای کارگری بسیاری درون جنبش کارگری و بویژه در شرایط کنونی ایران حضور دارند که کاملاً با این بحث منطبق اند. ثانیاً و مهم تر اینکه، برای مانیفست «در برابر» دیگر احزاب کارگری قرار گرفتن به معنی تغییر جبهه نبرد طبقاتی از مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار به سمت مبارزه بین دسته بندیهای درون جنبش کارگری بود. آنگاه این تغییر جبهه نبرد طبقاتی به معنای خودکشی سیاسی دستجمعی در جنبش کارگری و به شکست کشاندن آن در برابر استثمارگران بود. اما جریانات کنونی که با افتخار به «تقابل گرایشات» و تیز نمودن این تقابل مشغولند و آنرا

مشخصه خود به عنوان «گرایش رادیکال» می‌دانند نشان می‌دهند که کل جنبش کارگری و منافع آن و خطر تضعیف و شکست آن در برابر استثمارگران برایشان هیچ ارزشی ندارد. لا قیدی و بی‌خیالی این جریان‌ها نسبت منافع کل طبقه کارگر و بی‌ارزشی کل جنبش کارگری برای آنان بیانگر خاستگاه طبقاتی غیر کارگری آنان می‌باشد.

برای اینکه تردید و شبهه‌ای در برداشت ما از این سنت کمونیستی که: «کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار داشته باشند» باقی نماند و مطمئن شویم که این برداشت درست است، مانیفست اعلام می‌دارد: «آنها - کمونیستها - هیچگونه منفعی که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد، ندارند». بروشنی واضح است که «کلیه پرولتارها» شامل همه کارگران و جریان‌ها و تشکلات کارگری (از چپ و راست و آنارشویست و رفرمیسم و اتحادیه و شورا و سندیکا) که مستقل اند و مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی ابزار کنترل و سرکوب جنبش کارگری توسط سرمایه داران و دولت شان نیستند می‌باشد. اینکه کمونیست‌ها «هیچگونه منفعی» مجزا از «کلیه پرولتارها» ندارند، صریحا به این معناست که آنها هیچ منفعت بیشتر و بهتر یا با ارزش تر ویا رادیکال و چپ و غیره و مجزا از «کلیه پرولتارها» ندارند.

گویا مارکس و انگلس هنگام نگارش مانیفست به احتمال برداشت‌ها و تفاسیر وارونه و فرصت طلبانه از آرا خود واقف بودند که برای مسدود نمودن آن مجددا تاکید می‌کنند: «در مراحل گو ناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند، آنان - کمونیستها - همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند». دقیقا به همین دلیل مارکس و انگلس اعلام می‌دارند: «بدین مناسبت کمونیستها عملا باعزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش اند».

بنابراین می‌توان چنین جمع‌بندی نمود از آنجا که کمونیستها «همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند»، پیگیرترین و «باعزمترین» بخش آنند و از اینرو «همیشه محرک جنبش به پیش اند» و نه برعکس. کمونیستها به دلیل با عزم بودن پیگیرترین بخش جنبش کارگری نیستند، به دلیل نمایندگی مصالح کل جنبش است که با عزمترین و پیگیرترین بخش آن هستند. هر جریانی که فاقد این مشخصات روشن باشد شایسته نام کمونیست نبوده و نیز از آنجا که نماینده «مصالح و منافع تمام جنبش» نیست و به همین جهت «محرک جنبش به پیش» نمی‌باشد حتی شایسته رادیکال بودن هم نیست. این است آن سنت و رویکرد مانیفست کمونیست در تعریف مناسبات کمونیستها با جنبش کارگری. کمونیستها به عنوان بخشی از این جنبش، پرچم دار منافع کل طبقه کارگر و پیشقراولان وحدت و یکپارچگی این طبقه و مدافعان راستین و صدیق انسجام سیاسی و عملی صفوف کارگران در مبارزه علیه استثمارگران، و نیز حاملین افق‌های قطعی آنان از نظام بردگی سرمایه داری هستند.

حال می‌توان دید همه آن جریاناتی که در ماههای اخیر تلاشی گسترده و بی‌سابقه را آگاهانه و سازمان یافته برای تخریب سندیکاها و کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران شرکت واحد و کمپین افزایش دستمزد برپا کردند، و به این ترتیب ماهیت ضد کارگری سیاست هایشان برملا گشت و متعاقبا شکست شان در گمراه نمودن کارگران به یک پیروزی برای جنبش کارگری بدل شد، آری همه این جریان‌ها سرسوزنی از سنخ کمونیسم مارکس و انگلس و مانیفست نیستند و قرابتی با این جنبش پرولتاریایی ندارند. گویی مارکس و انگلس با بصیرتی عمیق پیدایش و تولید و بازتولید اینگونه جریانات را درحاشیه مبارزه طبقاتی کارگران پیش بینی می‌کردند که داهیان مرز خود با این



جریانات را ترسیم نمودند تا اینها نتوانند با پنهان شدن زیر نام کمونیسم از اعتبار آن برای اهداف غیر کارگری خود سود جویند: «آنها - کمونیستها - اصول ویژه ای را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول بگنجانند».

همه جریاناتی که «اصول ویژه ای» به میان می آورند تا جنبش پرولتاری را «در چهارچوب آن اصول بگنجانند» سکت های مرتجعی هستند که می کوشند تا از این طریق نیروی کارگران را در خدمت منافع خود بکار گیرند. در جریاناتی که به سیاست های مخرب آنان اشاره شد، «خط» و «گرایش» آنها همان «اصول ویژه» است که تلاش دارند تا کارگران را «در چهارچوب آن اصول بگنجانند».

### کمونیسم، جنبش طبقه کارگر است

نوشته حاضر برای بحث و بررسی درباره سوال «آیا این تحمیل اندیشه های کمونیستی شما به عموم کارگران نیست؟» در پاسخ رضا رخشان عضو هیئت مدیره و سخنگوی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه به برخوردهای ضد سندیکایی محسن حکیمی بود. در مقدمه گفتیم این سوال از دو جهت دقیق نیست. اول اینکه جریانات ضد سندیکایی و کمیته هماهنگی و محسن حکیمی کمونیست نیستند و اطلاق این عنوان به آنان آوانس و امتیاز است. دوم اینکه کمونیسم را پدیده ای برونی و خارج از جنبش تصویر می کند که گویا کسانی می خواهند آنرا به جنبش تحمیل کنند. تا اینجا ما به مورد اول این بحث پرداختیم و با اتکا به مانیفست کمونیست، این مهمترین و معتبرترین منبع در باره کمونیسم معاصر، توضیح دادیم کمونیسم چیست و چرا جریانات ضد سندیکایی کنونی نه تنها کمونیست نیستند، بلکه آنها صرفا سکت هایی هستند متعلق به طبقات غیر کارگر که تلاش دارند با استفاده از عناوین خوشنام کمونیسم و چپ و رادیکال، جنبش کارگری را در خدمت منافع خود بکار گیرند.

اکنون به مورد دوم بحث می پردازیم. این نگاه که کمونیسم را پدیده ای خارج از جنبش کارگری می بیند و می پندارد کسانی آنرا از بیرون به درون جنبش می آورند، هم به لحاظ تحلیل طبقاتی و هم از نظر بررسی تاریخی درست نیست. در ادامه به این مساله از جنبه طبقاتی و تاریخی پرداخته و تلاش می کنیم نشان دهیم که چرا این گفته مانیفست که: «کمونیسم، جنبش کارگران» است منطبق با این حقایق طبقاتی و تاریخی است.

ابتدا جنبه طبقاتی مساله را مد نظر قرار دهیم. در بحث های قبل گفتیم که جامعه سرمایه داری به طبقات بالادست و زیردست، استثمارگر و استثمار شونده، بهره کش و بهره ده، ستمگر و ستم کش، و محترم و تحقیر شده تقسیم شده است. در این جامعه، کارگران طبقه زیردست و استثمار شونده و بهره ده و ستم کش و تحقیر شده اند. سرمایه داران طبقه بالا دست و استثمارگر و بهره کش و ستمگر و محترم هستند. در این جامعه همه نعمات و ثروت موجود توسط کارگران تولید می شود، اما آنها غیر از مزدی که دریافت می دارند (تازه اگر سرموقع پرداخت بشود) هیچ سهمی از این ثروت تولید شده توسط خود ندارند. در مقابل، سرمایه داران که هیچ نقشی در تولید نداشته همه ثروت موجود را به تملک خود در می آورند. برای درک این نقش غیر بارآور و انگلی سرمایه داران که در هزار توی قوانین شان پنهان می شود، می توان به این توجه داشت که اقتصاد جامعه بشری بدون دخالت سرمایه داران و حضور آنان نه تنها از حرکت باز نخواهد ایستاد بلکه حتی کارا تر و پر بار تر و خلاق تر از قبل پیش خواهد رفت. اما اقتصاد سرمایه داری

بدون حضور کارگران در تولید و بدون وجود نقش تعیین کننده کار آنان در این اقتصاد فورا از حرکت باز می ایستد و روند تلاشی آن آغاز می گردد.

زندگی کارگران که تنها تولید کننده همه ثروت موجود اند، همان کارگرانی که اساس اقتصاد و حیات نظام سرمایه داری و پول و ثروت و زندگی افسانه ای سرمایه داران، همه و همه به کار آنان وابسته است؛ آری زندگی کارگران در این نظام به چیزی به نام مزد وابسته است که هر لحظه می تواند کاهش یابد و یا قطع شود. مزد به هیچوجه به معنی تامین معاش بطور ثابت و بلا انقطاع نیست و از اینرو امن و قابل اتکا نمی باشد. یعنی مزد یک جریان ثابت و ممتد نیست که وارد زندگی کارگران می شود و حتی اگر حداقل هم هست اما آب باریکه ایست که می توان یک زندگی حداقل و ثابت و مطمئن بر آن برپا نمود. چرا که نیاز سرمایه داران به سود فزاینده، فشاری دایمی است برای کاهش مزد به حداقل ترین ها که حتی همین هم با تهدید پایان ناپذیر بیکاری هر آن می تواند قطع شود. حتی گاهی بورژوازی قوانین اقتصادی خود را لغو نموده و در برابر کار انجام شده مزد نمی پردازد و طبقه کارگر را در برابر معضل دستمزد های پرداخت نشده قرار می دهد. در واقع گاهی بورژوازی حتی کار غیر مزدی را جانشین کارمزدی می کند. بر بنیاد چنین موقعیت کار و زندگی است که طبقه کارگر درگیر مبارزه با استثمارگران خود یعنی سرمایه داران می شود. به این ترتیب واکنش های متنوعی در بین کارگران نسبت به موقعیتی که در آن قرار گرفته اند شکل می گیرد. برخی از این واکنش ها تحت تاثیر افکار و آرا و ایدئولوژی طبقه حاکم که همان ایدئولوژی مسلط طبقه سرمایه دار است بوجود می آیند که از جمله می توان از فردگرایی و گریز از مبارزه جمعی و رقابت در بین کارگران تا دنباله روی از احزاب و جریانات بورژوایی و پذیرش توهمات و خرافات رفرمیستی مبنی بر اصلاح پذیری نظام سرمایه داری به نفع کارگران نام برد که به حفظ و تحکیم وضعیت تحت استثمار و ستم طبقه کارگر منجر می شوند. از میان واکنش های موجود در بین کارگران اما یکی هم اینست که اولاً می خواهند از این موقعیت اسارت بار و تحت ستم و استثمار رها شوند و ثانیاً آرزو می کنند که سرمایه داری کنار برود و یک جامعه انسانی عاری از بردگی مزدی برقرار شود. کمونیسم در حقیقت برآوردن این دو آرزو در بین کارگران است. همین واقعیت نظام سرمایه داری پایه مادی تمایل به کمونیسم در بین کارگران است. تمایل فوق در صورت دست یابی به تئوری مارکسیسم و با بکار گرفتن این نقد عمیق و انسانی و رهایی بخش علیه ساختارهای سیاسی و اقتصادی و روبناهای فکری و ایدئولوژیک جامعه سرمایه داری، به سطوح آگاه تر و پخته تر کمونیسم متحول شده و از این امکان برخوردار می گردد تا کل طبقه را بسمت نفی نظام سرمایه داری و رهایی از اسارت آن رهنمون سازد. این فعل و انفعالات در جامعه سرمایه داری مستقل و خارج از اراده هر کسی و بر بنیاد واقعیات مادی تضادها و ستم طبقاتی موجود در این نظام و در جنبش کارگری رخ می دهند. بنابراین از تولید و باز تولید تمایل به کمونیسم در بین کارگران گریزی نیست. دقیقاً به همین دلیل است که بورژوازی نیز دستگاه عظیمی برای تبلیغات و ساختن ایدئولوژی را فراهم آورده تا مانع از همین روندی شود که خود زندگی کارگران را به سوی آن می راند.

وجود واقعیات مادی نظام سرمایه داری و فشار این واقعیات بسمت تولید و تقویت تمایل به کمونیسم در بین کارگران، و تهدید دائمی به فعل درآمدن این تمایل، آنقدر مهم و جدی هست که کنترل و مسدود نمودن و به عقب راندن آن یک نگرانی و مشغله دائمی طبقه سرمایه دار و دولت اش می باشد. در کنار کوهی از قوانین اسارت بخش برای به زنجیر

کشیدن طبقه کارگر، همچنین وجود خیل عظیم دستگاره های امنیتی و سرکوبگر علیه مبارزات کارگری گویای نه فقط نگرانی طبقه حاکمه از تولید و باز تولید تمایل به کمونیسم در بین کارگران است، بلکه همچنین نشانگر شدت نیاز کارگران و فشار آنان برای رهایی از وضع اسارت بار کنونی می باشد. درک این سخت نیست که در صورت حذف فاکتور سرکوب کارگران، اساس نظام سرمایه داری در معرض تعرض کارگران قرار می گیرد.

در کنار تمهیدات ایدئولوژیک طبقه حاکمه و اعمال قوانین اسارت بخش و بکارگیری دستگاه سرکوب برای انقیاد طبقه کارگر، همچنین گرایشات رفرمیستی اند که می کوشند با ارائه توجیحات به اصطلاح عقلانی موقعیت فرودست کارگران را حفظ و تحکیم کنند. اما حتی در ورای تلاش و استدلال آنها نیز می توان فشار عینی برای تمایل بسمت کمونیسم را در بین کارگران دید. استدلالهایی که در واقع هیچگاه قادر به تایید سلامت و حقانیت نظام سرمایه داری نیستند. بخشی از رفرمیست ها می کوشند تا با نشان دادن نمونه های موفق از رفرم به نفع کارگران، آنها را به اصلاح پذیر بودن سرمایه داری متقاعد سازند. اما اولاً نفس این تلاش برای متقاعد نمودن کارگران و نشان دادن اصلاح پذیری سرمایه داری خود به تنهایی گویای وجود تمایل به نفی نظام سرمایه داری در بین کارگران است. ثانیاً تلاش فوق تنها می تواند با ارائه نمونه های موفق و تجربه شده از اصلاح پذیری سرمایه درای انجام شود، یعنی اینکه اثبات ادعای اصلاح پذیری سرمایه داری با اتکا به استدلال منطقی امکان پذیر نیست. اما این دسته از رفرمیست ها برای ارائه نمونه های تجربه شده و موفق اصلاح پذیری سرمایه داری بطرز سختی در مضیقه اند و با مشکل مواجه اند. در تاریخ بیش از دویست سال سرمایه داری تنها در فاصله بیست سال بین ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، آنهم در محدود کشورهای اروپایی و امریکای شمالی، و بویژه در متن یک توازن قوای بین المللی که به دنبال انقلاب کارگری اکتبر و انقلابات و مبارزات رهایی بخش پس از جنگ جهانی دوم به نفع کمونیسم طبقه کارگر تغییر کرد، و همینطور پس از مبارزات سهمگین و قدرتمند کارگری و عمیقاً متاثر از چپ در این کشورها، برخی اصلاحات به نفع طبقه کارگر انجام شد. این تنها موردی است که رفرمیستها می توانند به آن اشاره کنند. اما همین مورد هم که وجود خود را اساساً مدیون وزن بالای کمونیسم در جهان و فشار مبارزات کارگری متاثر از چپ بود، دیدیم که بدنبال پایان جنگ سرد و تضعیف کمونیسم، با چه سرعتی در همان محدود کشورها نیز برباد رفت.

بخش دیگری از رفرمیست ها ضد انسانی بودن سرمایه داری را پنهان نمی دارند. آنها معتقدند که اگر چه تحمیل اصلاحات به نفع کارگران پروسه ای سخت و کند است اما چاره دیگری نیست. آنها معمولاً به شکست مبارزات و انقلابات کارگری برای تغییرات اساسی اشاره کرده و می گویند کمونیسم خوب است اما عملی نیست. در ورای اعتراف این بخش از رفرمیست ها علیه سرمایه داری و در واقع به نفع حقانیت کمونیسم، می توان همان نیازها و فشارهای واقعی و اجتناب ناپذیر موجود در نظام سرمایه داری که کارگران را بسمت رهایی از این نظام و تمایل به کمونیسم سوق می دهد مشاهده نمود. نیازها و فشارهای مادی ای که حتی علی رغم وجود مشکلات عدیده در برابر کمونیسم، قابل انکار نیستند.

نکاتی که ذکر شده نشانگر وجود پایه مادی برای تمایل به کمونیسم در بین کارگران است. بورژوازی خود پایه مادی این تمایل را همیشه به رسمیت شناخته و مستقل از اینکه چقدر به فعل در آمده، دائماً برای کنترل و مهار و سرکوب آن در حال آماده باش است. بنابراین تمایل به کمونیسم در بین کارگران کاملاً مستقل از خواست و اراده و تمایل هرکس و

گروه و سازمان و حزبی بوجود می آید و به فعل و انفعال خود ادامه می دهد. این تمایل را تنها می توان با ترکیب متنوعی از تبلیغات ایدئولوژیک و قوانین اسارت بخش و رواج توهمات رفرمیستی و در راس همه و به عنوان تضمین کننده کارکرد آنها، با عامل قهریه و سرکوب حکومت سرمایه داران، کنترل و مهار نمود و به عقب راند و یا حتی برای دوره ای خاموش کرد. سرکوب خونبار کمونیست ها توسط جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ همین نقش را داشت. کاربرد چنین سیاست سرکوبگرانه ای را می توان در سراسر قرن بیستم در اکثر کشورهای سرمایه داری دید. در متن چنین سرکوبی و نیز در صورت امکان دادن به رفرمیسم، آنگاه این شیوع رفرمیسم در بین کارگران است که با ایجاد توهم نسبت به امکان ایجاد تغییرات پایدار به نفع آنان در نظام موجود، رشد تمایل به کمونیسم در بین کارگران را کنترل و کند نموده و به تاخیر می اندازد.

دقیقا بنابر وجود چنین پایه مادی مستحکمی برای تمایل به کمونیسم در بین کارگران و درونی بودن چنین تمایلی، و نیز فعال بودن آن در بخش اعظم تاریخ سرمایه داری و بویژه در دوران خود مارکس و انگلس است که مانیفست در باره نظریه کمونیسم اینطور توضیح می دهد: «نظریات کمونیست ها بهیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست. این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبشی تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد». پس آن اهداف اساسی کمونیسم که جلوتر پیرامون آنها بحث کردیم، یعنی الغای مالکیت بورژوازی و سرنگونی قدرت سیاسی آن و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، «ایده ها و اصولی» نیستند که مارکس و انگلس به عنوان «مصلحین» طبقه کارگر «کشف یا اختراع» کرده باشند. اینها اهداف «مبارزه جاری طبقاتی» و آن جنبشی است که در «برابر دیدگان ما جریان دارد».

از نظر تاریخی مساله از اینهم روشن تر است. کمونیسم آن تمایلی درون جنبش کارگری است که خواهان رهایی کارگران از اساس ستم و استثمار سرمایه داری است. همیشه بخشی از طبقه کارگر، نسل اندر نسل، مبارزه خود را با آرمان و افق کمونیسم دنبال کرده و تلاش داشته که کل طبقه را بسمت این افق متقاعد و رهنمون سازد. زنجیره نبردها و جانفشانی های کارگران کمونیست از دیوار کموناردهای پاریس و محلات برلین و سنگ فرشهای سنت پیتزبورگ، تا جنبش شورایی کارگران ایران در ۱۳۵۷ و مبارزات معادن بولیوی و شورش های شهری آتن ۲۰۰۸، بی وقفه در سراسر تاریخ نظام سرمایه داری جاری است. از همان اوایل پیدایش سرمایه داری و شکل گیری طبقه کارگر مزدی، تمایل به کمونیسم در بین کارگران مقدم بر جریانات فکری و سیاسی کمونیستی که در خارج از جنبش کارگری شکل می گرفتند بود و مستقل از آنها وجود داشت. نه فقط این بلکه جریانات کمونیستی خارج از جنبش کارگری که توسط عناصر حقیقت جو و آزادیخواه طبقات غیرکارگر تشکیل می شدند، کاملا تحت تاثیر و الهام گرفته از تلاش ها و مبارزات کمونیستی درون طبقه و در ارتباط و تاثیر متقابل با کارگران کمونیست ابراز وجود می کردند. بنابراین کمونیسم جنبش و آرمان و افقی است که از این تمایل معین در بین کارگران نشات می گیرد. اندیشمندان و متفکران بزرگی مانند مارکس و انگلس با مشاهد نبرد طبقاتی کارگران کمونیست برای رهایی از بردگی سرمایه داری، از آنجا که خود نیز حقیقت جو و انسانگرا و آزادیخواه بودند، به این نبرد پیوستند و با قرار گرفتن در صف کارگران کمونیست برای روشن بینی مبارزه کارگران و احاطه فکری و سیاسی آنان به مجموعه شرایط و مناسبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که مبارزه طبقاتی در آن جریان داشت دست بکار تبیین تئوریک این جنبش شدند.

برای نشان دادن تقدم و استقلال گرایش کمونیستی کارگران بهترین شاهد خود مانیفست است. این اثر طبقاتی و تاریخی، مقاله و یا نوشته ای نبود که مارکس و انگلس تشخیص دادن و تصمیم گرفتند آنرا به رشته تحریر در آورند. «مانیفست کمونیست» بیانیه اعلام اهداف جنبش آندسته از کارگران بود که در اروپای اوایل قرن نوزدهم و سالها پیش از مارکس و انگلس به عنوان کمونیست شناخته می شدند. هنگامی که اولین جمله مانیفست چنین آغاز می شود که: «**شبحی در اروپا در گشت و گذار است- شبح کمونیسم**»، یاد آوری می کند که آن «شبح» یعنی جنبش کمونیستی کارگران پیش از تدوین مانیفست و حتی پیش از کمونیست شدن مارکس و انگلس در «گشت و گذار» بوده است. این جنبش آنقدر رشد کرده بود و نفوذ خود را در بین توده های کارگر گسترش داده بود که مانیفست با انتشار خود اعلام می دارد: «**همه قدرت های اروپا اکنون دیگر کمونیسم را بمثابه قدرتی تلقی می کنند**».

مانیفست، اعلام اهداف جنبش فی الحال موجود کمونیستی کارگران بود که نفوذ و قدرت اش در بین کارگران مزدی به نقطه ای رسیده بود که «**همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب این شبح متحد شده**» بودند. هنگامی که اولین پیشتازان و در حقیقت بنیانگذاران جنبش کمونیستی کارگران تصمیم گرفتند که «**نظرات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر جهانیان آشکارا بیان دارند**»، این افتخار به مارکس و انگلس داده شد تا به نمایندگی از طرف آنان، بیانیه اهداف جنبش را برای انتشار تهیه کنند. مارکس و انگلس خود این واقعه را چنین توصیف می کنند: «**اتحادیه کمونیستها، این سازمان بین المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آنروز تنها می توانست بصورت سازمان مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضا کننده گان زیر را مامور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نماییم. بدین ترتیب مانیفست زیرین بوجود آمد**».

حتی علت انتخاب نام کمونیسم برای آن جنبشی در بین کارگران که خواهان تغییر نظام سرمایه داری بود نشان دهنده ریشه داشتن و برخاستن کمونیسم از درون طبقه کارگر است. مارکس و انگلس علت انتخاب این نام برای مانیفست را اینگونه بیان می کنند: «**واما آن قسمت از طبقه کارگر که به غیر کافی بودن تحولات صرفا سیاسی متعقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام نموده بود، در آن ایام خود را کمونیست می نامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملا غریزی بود. ولی این کمونیسم به تدریج به نقطه اساسی دست می یافت و در محیط طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان بوجود آورد. به اینترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لااقل محترم بود ولی کمونیسم برعکس. و از آنجا که از همان بدو عمل ما براین عقیده بودیم که نجات طبقه کارگرفقط می تواند بدست خود کارگران صورت گیرد، در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تامل را جایز نشمردیم**».

تاکیدات پر اهمیت مانیفست بر تعلق کمونیسم به جنبش کارگری و برخاستن آن از درون طبقه کارگر و برافراشته شده توسط «**آن قسمت از طبقه کارگر که .....در آن ایام خود را کمونیست می نامید**»، منطبق با واقعیات تاریخ دویست ساله جنبش کارگری است. در این تاریخ در کنار تمایل اصلاحگرایانه در بین کارگران که تلاش می کند تا بدون نفی نظام سرمایه داری وضع کارگران را بهبود بخشد، تمایل کمونیستی وجود دارد که بهبود دائمی وضع طبقه کارگر و

ایجاد تغییرات پایدار و ماندنی به نفع آن در نظام سرمایه داری را توهم می داند و خواستار نفی این نظام و بقدرت رسیدن کارگران و اداره جامعه توسط خود آنان است. اولین بارقه های کمونیسم کارگران در انقلاب کبیر فرانسه با جنبش بابوفیست ها آغاز شد که خواستار پایان دادن به استثمار و مالکیت خصوصی و اجرای برابری اقتصادی بود. از آن مقطع تا کنون، این جنبش با مبارزات گسترده و بی شمار در سراسر جهان سرمایه داری و برپایی چندین انقلاب بزرگ و با شکست و پیروزیها و فراز و نشیب های بسیار جریان دارد. کمونیسم همچنان تنها منشا امید کارگران برای رهایی از نظام سرمایه داری و تنها منبع محرک آنان برای رهایی است. حضور این منشا امید و منبع انرژی رهایی بخش در بین کارگران است که حتی امروز هم که خیلی ها کمونیسم را به اصطلاح از مد افتاده و متعلق به گذشته می دانند، کمتر کارگر معترضی است که از طرف سرمایه داران و دولتیان به کمونیست بودن متهم نشده باشد، و کمتر مبارزه کارگری است که مهر «تحریک کمونیستها» را بر خود نداشته باشد.

اینجا تلاش کردیم از جنبه های طبقاتی و تاریخی نشان دهیم که کمونیسم جنبشی است برخاسته از درون جنبش کارگری و افق و چشم انداز آن بخشی از کارگران است که خواهان نفی نظام سرمایه داری اند. وقوف به این امر برای جنبش ما که در حال نضج می باشد مهم است. چرا که اساسا نسبت دادن کمونیسم به عواملی در خارج از جنبش کارگری، ترفند شناخته شده کارفرمایان و صاحبان سرمایه و دولت آنان است برای تضعیف و سرکوب جنبش کارگری. استثمارگران با بیرونی قلمداد کردن کمونیسم، مبارزه کارگران کمونیست را به عنوان بخشی از مبارزه کارگران علیه کارفرمایان و طبقه حاکمه زیر سوال برده و با الصاق خصلت توطئه گرانه به آن، زمینه سرکوب اش را فراهم می سازند. آنگاه با سرکوب کارگران کمونیست، مبارزه کل طبقه را منکوب و تضعیف می کنند. و بالاخره از اینطرف ایجاد تفرقه و دوستگی و بی اعتمادی در بین کارگران، سلطه خود را تقویت می نمایند. توجه به این مساله در جنبش کارگری ایران اهمیت زیادی می یابد. صحنه اصلی و تعیین کننده جنبش کارگری ایران در شرایط کنونی عبارت است از جنبش نوپا و مستقل کارگری با همه تنوعات فکری و سیاسی و دسته بندی های درونی اش در یکطرف و در مقابل و در برابر، کل حکومت و جناح بندی های آن و خانه کارگر و شوراهای اسلامی و همه دستجات به اصطلاح کارگری وابسته به آنها در طرف دیگر. بنابراین وظیفه طبقاتی هر کارگر آگاه و مبارزی است که هوشیارانه با خنثی نمودن چنین ترفندهایی، اتحاد و یکپارچگی کل طبقه کارگر را علیه طبقه سرمایه دار و دولت آن مستحکم سازد.

### **ضرورت آموزش مانیفست**

اهدافی که در نوشته حاضر دنبال شد این بود که با اتکا به مانیفست کمونیست نشان دهیم کمونیسم درمنشا خود و به بیان فعالان اولیه و بنیانگذاران و نظریه پردازان آن چیست. سپس بر مبنای آن توضیح دهیم که چرا جریانات ضد سندیکایی کنونی که پیگیرانه در جهت تخریب و تلاشی سندیکاهای موجود می کوشند، کمونیست نیستند. همچنین تلاش شد تا نشان دهیم که کمونیست جنبشی متعلق به طبقه کارگر و برخاسته از درون آن است. مستقل از اینکه این نوشته چقدر به اهداف اش رسیده باشد، اکنون با توجه به اوضاع جهان و ایران نیاز آموزش مانیفست کمونیست به کارگران طرح میشود.

همانطور که دیدیم مانیفست ادعنامه طبقه کارگر بر علیه نظام سرمایه داری است. اگر هم طبقه ای های ما ۱۷۰ سال پیش در اوایل پیدایش نظام سرمایه داری، سعادت طبقه کارگر را در نفی این نظام و بدست گرفتن اداره انسانی جامعه توسط کارگران که تنها تولید کننده گان همه ثروت موجود اند، می دیدند و برای آن تلاش و مبارزه می کردند، امروز برگزیدن چنین اهدافی بسیار بیشتر برای ما ضروری است. بیش از دو قرن تجربه ماهیت غیر عقلانی و ستمگر و ویرانگر و ضد انسانی نظام سرمایه داری بیش از هر موقع حقانیت مانیفست را به ثبوت رسانده است.

جهان سرمایه داری کنونی در بحرانی عمیق و رشد یابنده ای فرورفته است. اگر چه امید به اصلاحات پایدار به نفع کارگران در هر دوره ای از سرمایه داری توهم و خودفریبی است، اما در دوره های بحران نه تنها هر روزنه امیدی برای اصلاحات و حتی تظاهر به انجام آن از بین می رود؛ بلکه تنها گزینه سرمایه داران تعرضی بی امان به همان سطح معاش فی الحال فلاکتبار کارگران است. چرا که سرمایه در بحران تنها از طریق سازمان دادن چنین تعرضی به کارگران و واریز نمودن هزینه بحران بر دوش آنان تلاش میکند تا از آن خارج شود. در برابر این اوضاع طبقه کارگر چاره ای ندارد جز دست بردن به نقد رادیکال اساس نظام سرمایه داری و پرچم این نقد هم مانیفست کمونیست میباشد.

دست بردن به چنین نقدی برای طبقه کارگر کشورهای مشابه شرایط ایران باز هم مهمتر می شود. از یکسو طبقه کارگر ایران که همیشه و پیش از بحران کنونی هم در فقر و فلاکت و بی حقوقی و بی حرمتی سنگینی بسر می برد، اکنون وضع اش در ابعاد غیر قابل تصویری وخیم می شود. از سوی دیگر رژیمی مثل جمهوری اسلامی که خود راسا ایجاد کننده و تحمیل کننده وضعیت کنونی به کارگران است در مقابل هر تلاش کارگران برای اندک بهبودی در وضع شان موانع سنگین قرار میدهد. بنابراین طبقه کارگر ضمن ادامه تلاش های کنونی برای تحمیل هر اندازه از مطالبات اش به همین رژیم، اما به این وضع برای همیشه نمی تواند ادامه دهد. این طبقه دیر یا زود، و زودتر بهتر، ناچار است خود را برای ارائه نقد نظری و عملی کل نظام موجود آماده سازد. مانیفست کمونیست چراغ راهنمای این نقد است.

از اینرو آموزش مانیفست به کارگران مهم و ضروریست. جنبش کارگری ما بیش از هر زمانی نیاز دارد تا به سلاح نقد مانیفست کمونیست مجهز شود. می توان برای فراهم نمودن آن شرایطی تلاش نمود که هر فعال کارگری و هر کارگر علاقه مندی از این آموزش بهره مند شود و دیگر کارگران هم به آن تشویق شوند. اگر منظورمان آموزشی نخبه گرایانه و مکتبی و فرقه ای نباشد، بلکه آموزشی خلاق و آمیخته با تجربه زندگی و مبارزه جاری کارگران و نیز به عنوان راه گشای مبارزه طبقاتی آنان مورد نظر باشد؛ آنگاه خوب است با ایجاد محافل آموزشی به همت کارگران آگاه و داوطلب و با شرکت هر کارگر علاقه مندی در متن مبارزات جاری کارگری به این امر یاری رساند. حال که مانیفست کمونیست در ایران قانونا ترجمه و منتشر شده است، جمع ها و محافل و تشکلات کارگری می توانند آنرا به هر شکل و به هر اندازه که صلاح می دانند برای برنامه آموزشی خود مد نظر قرار دهند.

امیر پیام - ۶ فوریه ۲۰۰۹ - ۱۸ بهمن ۱۳۸۷

\* از «جوابیه آقای رضا رخشان به محسن حکیمی»

\*\* از این به بعد همه مطالب بولد شده داخل گیومه از مانیفست کمونیست است. همچنین همه خط تاکیدها از من است.